

طرفداران پرو پا قرص و جدی آن در حکومت کارتر تعداد انگشت شماری بیشتر نبودند. اما این نقص کمی را کیفیت آنان جبران نموده بود. بسیاری از طرفداران حقوق بشر جزو نخبگان فکری و روشنفکرترین چهره‌های رهبری جدید به حساب می‌آمدند. عامل دوم که نفوذ و تاثیر آنان را افزایش می‌داد عبارت بود از روابط نزدیکی با شخصیت‌های طراز اول کابینه از جمله خود رئیس جمهور، والتر ماندیل^۱ معاون رئیس جمهور، سایروس وانس^۲ وزیر خارجه، وارن کریستوفر^۳ معاون وزارت خارجه و آندرویانگ و شماری از مقامات بلند پایه کاخ سفید که در رده دوم مسئولیت‌های اجرایی قرار داشتند.

طرفداران حقوق بشر فقط در میان روشنفکران و لیبرال‌های کابینه قرار نداشتند. در قطب مخالف، در میان محافظه کاران و راست گرایان حکومت نیز سر و صدای حقوق بشر وجود داشت. شخصیت عمده این جناح «زیبگنیو برژینسکی»^۴ مشاور امنیت ملی حکومت کارتر بود. این جناح دلایل خود را برای استفاده از حربه حقوق بشر داشت که عبارت بود از به کارگیری آن در جهت مقابله و گسترش جنگ ایدئولوژیک با دشمن شماره یک آمریکا، یعنی شوروی. از دید برژینسکی، آمریکا آنطور که باید و شاید با شوروی برخورد ننموده بود و در حقیقت تا حدودی نرم و بی تفاوت از مسئله حقوق بشر گذشته بود. او معتقد بود که آمریکا بایستی با استفاده از حقوق بشر به جنگ نظام دیکتاتوری و اختناق آمیز شوروی می‌رفت.^۵ اگر چه نیت جناح راست با فلسفه طرفداران حقوق بشر منافات داشت، اما در عمل وبه قصد مقابله ایدئولوژیک با شوروی، دست راستیها نیز آب به آسیاب حقوق بشر می‌ریختند. و بالاخره عامل بعدی رونق بازار حقوق بشر، حمایت برخی از اعضا کنگره و سنای آمریکا بود. بعضی از آنان بالطبع بنابر دلایل اخلاقی و اعتقادات شخصی خود از این سیاست حمایت می‌کردند، در حالی که انگیزه بعضی دیگر

1 - Walter Mondale

2 - Cyrus Vance

3 - Warren Christopher

4 - Zbigniew Brzezinski

5 - Ibid, P. 68

بیشتر فرصت طلبی، موقعیت شناسی و خلاصه چرخش بسمت جدید وزش «باد» بود. محبوبیت و «گل کردن» سیاست حقوق بشر در ابتدای حکومت کارتر، باعث شده بود تا برخی از شخصیت‌های سیاسی آمریکا که اعتقاد چندانی به این سیاست نداشتند صرفاً برای بهره برداری از موج جدید و هم‌رنگ شدن با آن، دم از ضرورت رعایت حقوق بشر در قالب سیاست خارجی آمریکا بزنند. به هر حال مجموعه عوامل فوق باعث به وجود آمدن غولی از سیاست حقوق بشر شده بود که کمتر کسی را یارای مخالفت علنی با آن بود. فی الواقع بحثها، تحلیلها، و مجادله‌های مفصل و بی پایان پیرامون حقوق بشر بر سر این نبود که آیا این سیاست بایستی مطرح شود یا خیر؟ و آیا بایستی نقش مهمی در کل سیاست خارجی آمریکا داشته باشد یا خیر؟ بلکه مسئله این بود که این بت عیار را چگونه و تا چه میزان در عمل می بایستی پرستید.

یکی از موانع مهمی که از همان ابتدا بر سر راه اجرا موفقیت‌آمیز سیاست حقوق بشر قرار داشت این واقعیت بود که اگر آمریکا می خواست در اعمال این سیاست از حد توصیه و فشار دیپلماتیک فراتر رود، آنوقت مجبور میشد که در حمایت سیاسی، کمکهای اقتصادی و صدور تسلیحات به کشورهایی که حقوق بشر را رعایت نمی کردند تجدید نظر به عمل آورد. مشکل از اینجا شروع می شد، که چنین تجدید نظری ممکن بود یک رژیم طرفدار آمریکا را تضعیف نماید. اگر پایه‌های چنین رژیمی در اساس سست بود و یا واشنگتن عامل اصلی باقی ماندن آن رژیم بر اریکه قدرت بود، آن وقت تغییر حمایت واشنگتن ممکن بود عملاً به سقوط آن بیانجامد. این عصاره بحثی بود که منتقدان کارتر و آنان که در سیاست خارجی آمریکا بیشتر متمایل به خط کیسینجر بودند تا رهبری جدید از آن بعنوان حربه اصلی خود در مخالفت با سیاست حقوق بشر استفاده می کردند. اما در مورد ایران نه تنها چنین احتمالی وجود نداشت، بلکه بر عکس، طرفداران حقوق بشر معتقد بودند که چون رژیم شاه بسیار نیرومند بود و از استحکام و ثبات

بسیار زیادی برخوردار بود، بنابراین رعایت حقوق بشر و نشان دادن قدری انعطاف در سیاستهای خشن و موجود یقیناً مشکلی برای آن رژیم نمی‌توانست به وجود آورد. در اینجا بود که آن تصویر، آن سراب قدرتی که از شاه طی سالیان متوالی ترسیم شده بود، در نهایت به ضررش تمام شد. از جمله عوامل مؤثر در به وجود آمدن آن تصویر گزارشات عدیده «ریچارد هولمز»^۱ سفیر آمریکا در ایران بین سالهای ۱۳۵۶ - ۱۳۵۲ بود. به عنوان رئیس سابق سازمان «سیاه»، گزارشات و ارزیابیهای او از شاه و رژیمش از وزن و اهمیتی به مراتب بیشتر برخوردار می‌شد.

«..... طرفداران سیاست حقوق بشر از گزارشات هولمز نفع زیادی بردند. نیاز به توضیح چندانی نیست که استفاده از اهرم فشارهای اقتصادی، سیاسی، و نظامی بر علیه شاه، اگر این تصور در واشنگتن وجود داشت که رژیم او در قبال این فشارها ضربه پذیر است عملاً منتفی می‌شد. اما گزارشات هولمز از ایران، از شاه تصویر یک پادشاه قدرتمند ساخته بود که همه چیز را به طور کامل زیر کنترل دارد. به علاوه ارزیابی هولمز از قدرت نظامی شاه نیز بسیار خوشبینانه بود به نحوی که از نظر او اگر ایران مورد حمله یکی از همسایگان رادیکال عرب خود قرار می‌گرفت، قوای نظامی شاه می‌توانست چنین حمله‌ای را در هم شکنند. همانند اکثر ناظرین آمریکایی و خارجی که در نیمه اول تا اواسط دهه ۱۳۵۰ (با شاه آشنایی پیدا کرده بودند)، هولمز نیز تحت تاثیر ثروت و قدرت افسانه‌ای قرار گرفته بود که در آن سالها «شاه شاهان» را احاطه کرده بود.»^۲

اگر این تصویر نیرومندی که هولمز از شاه ترسیم کرده بود واقعیت می‌داشت (که هیچ دلیلی وجود نداشت تا خلاف آن تصور شود، مگر این که هولمز خواسته بوده باشد دولت متبوع خود را تعمداً گمراه کند)، بنابراین برای یک چنین رژیم مقتدری، اندک ملایمتی نسبت به مخالفین سیاسیش نمی‌توانست به هیچ روی مخاطره‌آمیز باشد. این احساس و اعتقاد به قدرتمندی شاه، که همچون هاله‌ای پیرامون چهره او در واشنگتن شکل گرفته بود، با شروع بحثها و گفتگوها در مورد سیاست حقوق بشر در اوایل سال ۱۳۵۶ بدل به محکم‌ترین استدلال در میان مخالفین او در واشنگتن گردید.^۳

1 - Richard Holmes

2 - Ibid, P. 77

3 - Ibid.

طرح مسئله حقوق بشر از جهتی دیگر نیز برای رژیم ایران در شرایط نامطلوبی اتفاق می‌افتاد. تصویر «شاه مقتدر»، تنها تصویری نبود که از رژیم ایران در طی سالهای نیمه نخست دهه ۱۳۵۰ شکل گرفته بود. به موازات این تصویر، چهره دیگری نیز طی این سالها از رژیم ایران به وجود آمده بود که عبارت بود از رژیمی سرکوبگر، خشن و بی‌رحم که بی‌محابا و در ابعادی وسیع مخالفین سیاسی خود را شکنجه نموده، به پای جوخه‌های اعدام فرستاده و در زندانهای مخوف در بند می‌کشید. اگرچه ابعاد این تصویر در مقایسه با تصویر «شاه اصلاح‌گر»، «رهبری مترقی و مدرن» بسیار محدودتر و کمرنگ‌تر بود، اما این جا و آن جا و کم و بیش در محافل بخصوصی که این‌گونه ملاحظات برایشان مطرح بود، وجود داشت. به هر حال وقتی پای سخن از کاربرد خشونت، شکنجه و بدرفتاری نسبت به مخالفین و زندانیان سیاسی به میان می‌آمد، رژیم شاه به عنوان یکی از رژیمهایی که مصداق و نمونه بارز چنین رفتاری است مطرح می‌شد. در لیست برندگان جام رقابتها، در میان کشورهایی که رعایت حقوق بشر در آنها به شوخی دردناکی بیشتر شباهت داشت، ایران مقام بالایی را به دست آورده بود. «مارتین انالز»^۱ رئیس سازمان «عفو بین‌الملل»^۲، در سال ۱۳۵۴ رسماً اعلام نمود که «در هیچ کشوری از جهان وضع حقوق بشر اسفناکتر از ایران نیست»^۳.

به عبارت دیگر، مسئله حقوق بشر از سوی حکومت جدید آمریکا درست در زمانی مطرح می‌گردید که رژیم ایران از این بابت یکی از بدترین شهرتها را به هم زده بود. طبیعی بود که سیاست جدید موجی از مباحثات و گفتگوها پیرامون حقوق بشر را با خود به وجود می‌آورد. در مطبوعات، رسانه‌های گروهی، ما بین سیاستمداران، تحلیلگران و مفسرین سیاسی، بالطبع بحثهای زیادی پیرامون حقوق بشر، ابعاد و جنبه‌های مختلف آن به راه افتاده بود. واضح است که این بحثها بیشتر پیرامون کشورها و رژیمهایی بود که وضع حقوق بشر در آنها نامطلوب‌تر از سایر

1 - Martin Ennals

2 - Amnesty International.

3 - The Observer, 26 May, 1974.

نقاط دنیا بود. کشورهایی همچون آفریقای جنوبی، اسرائیل، بسیاری از کشورهای آمریکای لاتین، ایران، رژیمهای کمونیستی، برخی از رژیمهای عربی و شمال‌های آشکار دیگر. صرف‌نظر از آنکه این رژیمها متحد واشنگتن بودند یا در جبهه مخالف غرب قرار داشتند. این بدان معنا نیست که حکومت جدید آمریکا در قبال عدم رعایت حقوق بشر در اسرائیل نسبت به فلسطینی‌ها، به عنوان مثال، همانقدر نگران و جدی بود که در مورد آفریقای جنوبی، برزیل یا کوبا. بدین معنا هم نیست که واشنگتن خط آتشی تدارک دیده بود که همه رژیمهایی را که در زمینه حقوق بشر سوء شهرت داشتند به آتش بیندد. بلکه صرفاً بدین معناست که وقتی سخن از حقوق بشر و لزوم رعایت آن به عنوان یکی از اصول سیاست خارجی واشنگتن به میان می‌آید، بالطبع یک عده از کشورها نسبت به دیگران در مظان اتهام بیشتری قرار می‌گیرند. صرف‌نظر از آنکه در عالم واقع واشنگتن در مورد تک تک کشورهایی که دارای سوء شهرت در زمینه حقوق بشر هستند چه واکنشی بخواهد نشان دهد و یا کدامین اقدام تنبیهی یا فشار را در مورد آنان به مورد اجرا گذارد.

شاید این توضیحات بیش از حد بدیهی و ابتدایی بنظر برسد. اینکه اگر صحبت از حقوق بشر می‌شود (صرف‌نظر از آنکه چقدر این صحبت فریب است و نیرنگ و چقدر صداقت و اصالت دارد)، علی‌القاعده احتمال اینکه صحبت از ایران، آرژانتین، مصر، اسرائیل، برزیل، و ... بشود خیلی زیادتر از آنست که صحبت از نروژ، فنلاند، دانمارک، هلند، سوئیس، ایتالیا، آلمان به میان آید. اما توضیح چنین امر واضحی بنظر میرسد برای رژیم ایران، بالاخص شخص شاه، بدل به ثقیلترین پیچیده‌ترین مقولات شده بود. از دید رژیم شاه، به شرحی که خواهیم دید، انتقاد از ایران که تحت عنوان نقض حقوق بشر صورت می‌گرفت، بهانه‌ای بیش نبود برای حمله به ایران. از نظر مقامات ایران، این حمله از طرف جریانات مشخصی صورت می‌گرفت که یا به خاطر از دست رفتن موقعیت استعماری خود در ایران خشمگین بودند و یا منافع و مطامع آنان در تضاد با «سیاست مستقل ملی» ایران قرار گرفته بود.

از جمله این تضادها با غرب بر سر سیاستهای نفتی ایران در اوپک بود. شاه کراراً در مصاحبه‌های خود گفته بود که غرب بایستی الگوی مصرف نفت خود را تغییر دهد. او معتقد بود که غربیها با استفاده از نفت به عنوان یک منبع انرژی زای حرارتی (مثل زغال سنگ)، باعث اتلاف و به هدر رفتن این ماده ارزشمند می‌شوند. از نظر او، از آنجا که ذخایر نفتی غیرقابل جایگزین شدن بودند، الگوی مصرف نفت در غرب به سرعت این ذخایر را کاهش داده و جهان را در آینده نه چندان دوری از نعمت این منبع ارزشمند بی‌نصیب می‌کرد. لذا شاه به غربیها تذکر می‌داد که به جای سوزاندن نفت می‌بایستی از آن در تهیه مواد شیمیایی و محصولات و تولیدات صنعتی و پتروشیمی استفاده نمود. افزون بر این، رژیم ایران معتقد بود که سهم مهمی در بالا رفتن بهاء نفت در اوائل دهه ۱۳۵۰ بر عهده داشته است. شاه معتقد بود که این دو عامل، یعنی نقش او در بالا بردن بهاء نفت و اصرارش بر تغییر الگوی مصرف آن، باعث شده است که بسیاری از جریان‌های اقتصادی وابسته به نفت در غرب باوی از در مخالفت در آیند. لذا او انتقادات و خرده‌گیریها پیرامون عملکرد رژیمش در قبال مسئله حقوق بشر را صرفاً دستاویزی برای انتقام‌جویی از سیاستهای نفتی اش می‌دانست.^۱ انگیزه دیگری که شاه معتقد بود باعث شده است تا محافل استعماری غربی به او حمله‌ور شوند این بود که او موفق شده بود تا کشورش را از یک جامعه عقب مانده نیمه صنعتی به یک کشور مستقل و پیشرفته مبدل سازد. همچنین توجیهات و استدلال‌های دیگری که در «فرضیه‌های توطئه» در فصل اول از آنان سخن به میان آوردیم. به عبارت دیگر، شاه نه تنها به مجموعه واقعیاتی که باعث به وجود آمدن سیاست حقوق بشر توسط حکومت جدید آمریکا شده بود، کاملاً بی‌توجه بود، بلکه بر طبق «فرضیه‌های توطئه» آنرا صرفاً توطئه‌ای در جهت حمله به رژیمش تلقی می‌نمود. او به این مطلب که سیاست «حقوق بشر» توطئه‌ای برای حمله به شخص اوست یقین

۱ - برای اطلاع از واکنش رژیم شاه در قبال اعمال سیاست حقوق بشر از طرف حکومت جدید آمریکا به فصل بعدی رجوع کنید.

داشت، و این واقعیت را که غیر از رژیم او رژیم‌های دیگری نیز در مظان همین اتهام قرار گرفته‌اند، به نحو حیرت‌انگیزی نادیده می‌گرفت. از نظراو، روابطش با غرب و بالاخص واشنگتن آنچنان پر اهمیت، استراتژیک و منحصر بفرد بود که هیچ ملاحظه دیگری نمی‌توانست در ورای آن قرار گیرد. از نظر شاه، ایران برای غرب آنقدر با اهمیت بود که به هیچ عنوان رژیم او (که پاسدار مطمئن این منافع بود) نمی‌توانست و نمی‌بایستی مورد انتقاد و خرده‌گیری قرار گیرد. به عبارت دیگر، حساب او از دیگران کاملاً جدا بود. ممکن بود واشنگتن فلان ژنرال آمریکای جنوبی، یا رئیس جمهور کشوری در وسط افریقا، یا رژیمی کمونیستی در بلوک شرق آنزمان را مورد بازخواست قرار دهد. اما اینها چه ارتباط به «شاه شاهان» فرمانده نیرومند ایران می‌داشت. از نظر شاه، او و کشورش در سطح دیگری قرار داشتند، در سطحی ورای روابط عادی دیپلماتیک با غرب. صرفنظر از آنکه در عالم واقع امور چگونه بودند، شاه احساس می‌کرد که این نوع رابطه‌ای است که بین او و غرب بالاخص واشنگتن ظرف سه دهه شکل گرفته است.

بنابراین اگر او، که متحد استراتژیک غرب در خلیج فارس و نگهبان شریان حیاتی غرب در این منطقه و فرمانده خاک‌ریز اول تهاجم دشمن (یعنی کمونیسم) بود، به هر دلیلی مورد حمله قرار می‌گرفت (از جمله به دلیل «ساختگی»، «واهی» و «احمقانه‌ای»، همچون «حقوق بشر») این بدان معنا بود که حرکتی جدید، تحولی تازه و استراتژی نوینی در غرب پی‌ریزی شده است.

بنابراین از دید او حمله و انتقادی که از او و رژیمش تحت عنوان نقض «حقوق بشر» آغاز شده بود صرفاً یک علامت بود: علامت توطئه. اما واقعیت چیز دیگری بود. از اواخر دهه ۱۳۴۰ بسیاری از مخالفین رادیکال شاه به سمت مبارزه مسلحانه رفته بودند. اگر چه گرایش به این شیوه از مبارزه به دنبال سرکوب قیام ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ به تدریج شکل گرفته بود، اما سال ۱۳۴۹ را می‌توان زمان ظهور عملی آن به حساب آورد. همچنین سالهای اولیه دهه ۱۳۵۰ را می‌توان اوج این مبارزات و اواسط این دهه را نقطه پایانی آن دانست. نه به لحاظ استراتژیک و نه به لحاظ

تاکتیکی، مبارزات مسلحانه موقعیت چندانی به دست نیاورد و در عمل به بن‌بست رسید. اما این مبارزه شکل‌گیری پدیده مهم دیگری را باعث شد که در آن موقع کمتر کسی به ارزش آن پی برده بود؛ ارزش این پدیده بعداً هویدا شد.

تا قبل از شروع مبارزات مسلحانه، مخالفت با شاه در مجموع محدود می‌گردید به جریان‌های قدیمی‌تر اپوزیسیون؛ حزب توده، جبهه ملی و نهضت آزادی. شمار زندانیان سیاسی مرتبط با این گروه‌ها در اوج خود به حداکثر چند صد نفر بالغ می‌گردید. اما با آغاز مبارزات مسلحانه شمار زندانیان سیاسی ظرف مدتی کمتر از پنج سال به هزاران نفر رسید. به علاوه به دلیل طبیعت مخفی و پیچیدگی‌های تاکتیکی و تشکیلاتی این شیوه از مبارزه، ساواک برای دستیابی به حداکثر اطلاعات در کوتاه‌ترین زمان ممکنه به نحو فزاینده‌ای از شکنجه استفاده می‌نمود به طوری که کاربرد وسیع شکنجه در مراحل اولیه دستگیری و بازجویی از زندانیان سیاسی بدون استثنا اعمال می‌گردید. افزایش ناگهانی شمار زندانیان سیاسی در ایران طی سالهای نیمه اول دهه ۱۳۵۰ از یک سو، و کاربرد متداول شکنجه از سوی دیگر باعث شد که رژیم شاه به عنوان یکی از سرکوبگرترین رژیم‌ها در نزد محافل مرتبط با حقوق بشر شهرت یابد. عامل مهمی که توانست چهره رژیم را این گونه افشاء نماید حضور دانشجویان ایرانی در اروپا و آمریکا بود. شمار این دانشجویان از اوائل دهه ۱۳۵۰ و مقارن با بالا رفتن درآمدهای نفتی ایران افزایش چشم‌گیری یافته بود. افزایشی که باعث تقویت مبارزات خارج از کشور بر علیه رژیم و افشای شیوه برخورد ساواک با مبارزین داخلی برای افکار عمومی در خارج می‌شد.

در یک کلام، از بخت بد رژیم ایران، سیاست حقوق بشر درست در زمانی وارد صحنه سیاست خارجی آمریکا شده بود که اولاً به دلیل تصویری که از نیرومندی شاه و قدرت فائده رژیمش در غرب به وجود آمده بود، استدلال میشد که برای چنین رژیم مقتدر و باثباتی اندکی کاستن از فشار بر علیه مخالفین نمی‌توانست مشکلی به وجود آورد. ثانیاً، و مهمتر از آن، خشونت سیاسی شدیدی که از طرف رژیم نسبت به مخالفین ظرف چند سال گذشته اعمال شده بود، رژیم شاه را از نظر

عدم رعایت موازین حقوق بشر در زمره یکی از بدترین‌ها در سطح جهان قرار داده بود. و بالطبع بهر شکلی که مسئله حقوق بشر مطرح می‌شود، رژیم ایران به عنوان یکی از مصادیق بارز آن مطرح می‌گردد.

www.KetabFarsi.com

فصل چهارم

کارتر، حقوق بشر و ایران

وضعیت حکومت جدید و سیاستهایش بالطبع با دقت و تا حدودی نگرانی توسط شاه در تهران دنبال می شد. البته همانطور که قبلاً نیز گفته شد، این نخستین بار نبود که شاه در طول زمامداریش با مشکل حضور «دمکراتها» در کاخ سفید روبرو میشد. تجربیات گذشته در این زمینه به وی آموخته بود که بایستی حوصله و خویشتن داری بخرج داده تا بتدریج بتواند روابط دلخواه و ویژه اش را با مسئولین جدید نیز همچون قبلیها (جمهوری خواهان) برقرار نماید. تا شکستن یخها و برقراری چنین روابطی، او سعی می کرد محتاط عمل نموده، پاره ای تغییرات را که فکر می کرد به مذاق رهبری جدید خوش آید انجام می داد، از بروز مناقشه یا طرح اختلاف نظرها خودداری نموده، و در یک کلام سیاست صبر و انتظار را در پیش می گرفت تا ابرها کنار رفته و افق باز روابط مطلوبش با واشنگتن یکبار دیگر برقرار

شود. بگفته «لدین و لوئیس»:

«سال اول زمامداری کارتر میبایستی برای شاه یادآور روزهای «کندی»^۱ در سال ۱۳۴۰ بوده باشد. یادآور ایامی که رهبر ایران زیر فشار زیادی از سوی آمریکا قرار گرفت تا فضای سیاسی را باز کند، لیست سفارشات نظامی را کاهش دهد، و در مجموع خود را با ضوابط دمکراتیک آمریکا هماهنگ سازد. و همانطور که او در مقابل کندی عقب نشسته و امتیاز داده بود، در طول نخستین سال زمامداری جدید آمریکا نیز شاه سعی نمود چراغ سبزه‌های مشابهی به کارتر نشان دهد.»^۲

اما به نظر میرسد مشکل شاه این بار پیچیده‌تر از گذشته باشد. او زبان پرزیدنت کندی را درک می‌کرد. کندی خواهان اصلاحات بود و اعتقاد داشت که برای جلوگیری از رشد و نفوذ کمونیزم در جهان سوم، بایستی به سمت اصلاحات رفت. بعلاوه کندی بشدت مخالف اردوگاه شرق بود که قوت قلب زیادی به شاه می‌بخشید. اما کارتر نه مستقیم و نه غیرمستقیم صحبتی از اصلاحات نمی‌کرد. در عوض او از «صداقت»، «اخلاق»، «ایمان»، «دمکراسی» و مهمتر از همه، «حقوق بشر» صحبت می‌نمود. مقولاتی که از نظر شاه حداقل مبهم و حداکثر بی‌معنا و جایی در چهار چوبه سیاست خارجی و معادلات بین‌المللی و روابط بین شرق و غرب نداشتند.

نگرانی دیگر شاه پیرامون موضع‌گیری جدیدی بود که به نظر میرسید در استراتژی کلی واشنگتن نسبت به کمونیزم پدید آمده است. کندی عمیقاً ضد کمونیزم بود و معتقد به تهاجم و روبرویی جدی با آن. از نظر او اگر این تهاجم حتی به برخورد نظامی هم میانجامد آمریکا پای آن ایستاده بود (همانطور که در جریان بحران کوبا در سال ۱۳۴۰ نشان داد). اما کارتر نه چندان نگران پیشروی شوروی در شاخ آفریقا بود، نه عملاً بهایی به تسلط نیروهای نظامی کوبا در آنگولا می‌داد، نه تحولات افغانستان و گسترش کمونیستها در میان نیروهای نظامی آن کشور زنگ خطری را در واشنگتن به صدا درآورده بود، و نه پیروزیهای احزاب کمونیست در اروپای غربی

۱. مقصود زمامداری جان اف. کندی میباشد که در انتخابات سیاست جمهوری آمریکا در سال ۱۳۳۹ توانست از سوی حزب دمکرات به حکومت دست یابد.

توانسته بود خواب راحت را از چشمان اولیا کاخ سفید برباید. از نظر شاه، سیاست سنتی ضد کمونیستی واشنگتن، بنظر میرسید جای خود را به نوعی تساهل، اگر نگوئیم حتی عقب نشینی، داده بود. فی الواقع تنها ایراد جدی که از طرف رهبران جدید آمریکا نسبت به بلوک شرق ابراز می گردید خلاصه میشد در زمینه حقوق بشر. موضوع اخیر آنچنان و آنطور در ماههای اولیه حکومت کارتر مورد تاکید قرار گرفته بود که به نظر می رسید اگر این مسئله نبود، آمریکا در مجموع با اردوگاه کمونیزم مشکل چندانی نمی داشت. رژیم فیدل کاسترو، بعنوان مثال، که در زمان کندی آمریکا را تا پای رودررویی نظام با شوروی کشانده بود، اکنون نه تنها دیگر تهدیدی به شمار نمی آید، بلکه واشنگتن صراحتاً خواهان برقراری رابطه و حداقل ایجاد نوعی تفاهم با آن شده بود. نماینده آمریکا در سازمان ملل حتی از این هم پا را فراتر گذارده بود و نه تنها اشارات تمجید آمیزی نسبت به هاوانا ابراز می داشت بلکه معتقد بود که «حضور نیروهای نظامی کوبا در آفریقا نقش مثبتی در برقراری صلح و ثبات منطقه بر عهده دارند»^۱.

مواضع جدید آمریکا نسبت به اردوگاه کمونیزم از دید شاه بالطبع دارای تبعات مهمی می توانست باشد. همانطور که قبلاً نیز اشاره شد، یکی از ستونهای عمده پیوند شاه با آمریکا در اشتراکشان بر علیه کمونیزم بود. تضاد بین شرق و غرب و موقعیت استراتژیک ایران در این رویارویی عملاً برای رژیم ضد کمونیزم شاه بمشابه نوعی تضمین در آمده بود. در سایه «جنگ سرد»، نه تنها رژیم شاه، بلکه اساساً هر رژیم دیگری که پرچم ضد کمونیزم را به اهتزاز در میاورد بطور اتوماتیک از حمایت غرب برخوردار میشد. اما اکنون رئیس جمهور کشور خط مقدم مبارزه با اردوگاه شرق نه تنها معتقد بود که «جنگ سرد» پایان یافته، بلکه صراحتاً اعلام می کرد که «ترس مفرط از کمونیزم در گذشته فکر ایالات متحده را مشوب کرده و به پناه دادن و حمایت از دیکتاتورها در اطراف و اکناف دنیا سوق داده بود. اما آمریکا دیگر

نیاید از آن (کمونیسم) بترسد.^۱ به نظر نمی‌رسد نیاز به توضیح چندانی باشد که چنین سخنان صریحی از طرف رئیس جمهور جدید آمریکا چه تاثیری بر روی شاه می‌گذاشت. او آشکارا نگرانی و اضطراب خود را از این چرخش (از نظر او البته) در سیاست خارجی آمریکا در مصاحبه‌اش با روزنامه «نیوزویک» نشان می‌دهد. در پاسخ خبرنگار که از وی می‌پرسد «از وقوع چه حوادثی در آینده بیمناک هستید؟» شاه به افزایش بی‌بند و باری در غرب اشاره کرده و می‌گوید «اگر وضع (در غرب) به همین منوال ادامه یابد زودتر از آنچه که فکر می‌کنید اجتماعات غربی در زیر ضربات چکش فاشیسم و کمونیسم متلاشی خواهند شد...»^۲

تساهل آمریکا نسبت به کمونیسم، بعلاوه سیاست تسلیحاتی جدید واشنگتن دست به دست یکدیگر داده نگرانی عمیقی در تهران بوجود آوردند. بنظر میرسد شاه اولاً نگران سرنوشت لیستهای بلند بالای سفارشات تسلیحات پیشرفته‌اش از آمریکا بود و ثانیاً مضطرب از اینکه آیا ایران هنوز میتواند بر روی تعهدات آمریکا در دفاع از تمامیت ایران در قبال تهدید از ناحیه کمونیسم حساب کند. شاه این نگرانی را در مصاحبه مطبوعاتی خود در واشنگتن بهنگام سفرش به آمریکا و مذاکرات با جیمی کارتر، بی‌کم و کاست ابراز می‌دارد. در پاسخ سؤالی مربوط به مسائل دفاعی و این که مردم آمریکا و برخی از اعضای کنگره بتدریج از افزایش حضور کارشناسان و تکنسینهای نظامی آمریکایی در ایران، نگران شده‌اند که در صورت بروز درگیری در آن کشور ممکن است آمریکاییها نیز درگیر شوند، شاه پاسخ میدهد:

«... آنچه که ما یلیم برای افکار عمومی آمریکائیان عنوان کنم این است که شما یا این معاهده دوجانبه را با ما دارید یا خیر. اگر به آن احترام می‌گذارید باید در هنگام وقوع حمله به ایران از جانب یک کشور کمونیست یا کشوری که از کمونیستها الهام می‌گیرد در کنار ما بایستید.^۳ بنابراین چه فرق می‌کند، خواه افراد شما اینجا (در ایران) باشند یا نه.....»^۴

۱. بخشی از نطق معروف جیمی کارتر در دانشگاه نتردام، کیهان، ۲ خرداد ۱۳۵۶.

۲. مصاحبه شاه با سردبیر مجله نیوزویک (Newsweek) رستاخیز، ۱۸ آبان ۱۳۵۶.

۳. تأکید از ماست.

۴. مصاحبه شاه با روزنامه «شیکاگو تریبون»، ۱۹ آبان ۱۳۵۶، به نقل از رستاخیز ۲۲ آبان ۱۳۵۶.

در سؤال مشابهی پیرامون بی اعتمادی شاه از وفاداری آمریکا به تعهدات دفاعی خود، خبرنگاران با مقایسه‌ای بین وضعیت ایران و ویتنام می‌پرسند «آیا اعلیحضرت بیم آن دارند که در صورت وقوع حمله به ایران آمریکا خود را کنار کشیده و اقدامی نخواهد کرد؟» شاه در پاسخ اظهار می‌دارد که ضمن آنکه حقیقتاً نمی‌تواند چنین موضوعی را باور کند خطاب به آمریکاییها می‌پرسد:

«مسئله اصلی این است که موضع شما کجا خواهد بود و حد و مرز آن کجاست. اگر شما در اینجا (ایران) واکنشی نشان ندهید در چه جایی اینکار را خواهید کرد؟ ... آیا زندگی اروپا و ژاپن از جهت انرژی به ما بستگی ندارد؟^۱»

روزنامه «رستاخیز» به دنبال مصاحبه شاه در تحلیلی تحت عنوان «دیدگاههای متقابل ایران و آمریکا» مسئله تعهد آمریکا را در قبال دفاع از ایران مورد بحث قرار می‌دهد. رستاخیز نوشت که شاه در مصاحبه با مطبوعات مهم آمریکا بسیاری از توقعات، نگرانی‌ها و خواستههای ایران را روشن کرد:

«... آمریکا نمی‌تواند میان متحدان خود مثلاً در آسیا و اروپا تبعیضی قائل شود و در برابر متحد آسیایی خود باید همان اندازه متعهد باشد که در برابر متحد اروپایی است.^۲»

رستاخیز شانه خالی کردن واشنگتن در قبال تعهدش نسبت به ایران را اشتباهی بزرگ برای آمریکا دانسته و آن را با اشتباهات دیگر واشنگتن که ناشی از عدم آینده‌نگری آمریکا بوده است مثل درگیری در ویتنام و تسلیم در برابر واقعیت پذیرش چین و رها نمودن تایوان مقایسه کرده و نتیجه‌گیری می‌کند که:

«متأسفانه به شهادت تاریخ معاصر و به گواهی رویدادهای دو دهه گذشته نمود درصد برآوردها و پیش بینی‌های سیاسی آمریکا در زمینه سیاست خارجی غلط از آب در آمده است. باید پرسید آیا امروز نیز (با شانه خالی کردن از تعهداتش در قبال دفاع از ایران) آمریکا گرفتار همین عدم آینده‌نگری نیست؟^۳»

در مورد خودداری واشنگتن از تامین سلاحهای مورد نظر ایران نیز، شاه هم در این مصاحبه و هم در مصاحبه قبلیش در تهران با یکی از خبرنگاران خارجی تصریح

۱. همانجا.

۲. رستاخیز، ۲۲ آبان ۱۳۵۶.

۳. همانجا.

می‌کند که ایران سلاحهای مورد نیازش را از منابع دیگری تامین خواهد کرد.^۱ تهدید آمریکا به اینکه ایران بسراغ منابع دیگری خواهد رفت، توسط اردشیر زاهدی نیز عنوان شده بود. او به آمریکا هشدار داده بود که:

«... (آمریکا) ممکن است بازار چندین میلیارد دلاری ایران را از دست بدهد و تنها بشرطی می‌تواند این بازار را حفظ کند که متوجه نیازها و خواستههای ایران شود و آنها را درک کند و در غیر این صورت ممکن است رقبای آمریکا جای این کشور را در تجارت خارجی با ایران بگیرند.»^۲

اردشیر زاهدی در همان خاطریه، با اشاره به پروتکل ۵۲ میلیارد دلاری ایران و آمریکا که در شهریور ۱۳۵۵ بین دو کشور امضا شده بود به آمریکاییها هشدار داد که «من صریح و بی‌پرده سخن می‌گویم. شما نباید بازارهای خودتان را در ایران کاملاً قطعی بدانید.»^۳

اما نگرانی اصلی شاه پیرامون سیاست حقوق بشر بود. شاید او نیز همانند بسیاری دیگر از رهبران دنیا بر این باور بود که این سیاست بعلاوه سخن رانیها، مصاحبه‌ها و موعظتات کارتر پیرامون وارد ساختن اخلاقیات در صحنه سیاسی خارجی آمریکا چیزی بیش از یک برنامه تبلیغاتی برای دوره انتخابات ریاست جمهوری نیست. اما مشکل این بود که با استقرار کارتر در کاخ سفید، حقوق بشر نه تنها بایگانی نشد، بلکه با همان اهمیت و تاکید دوران انتخابات در صدر اولوبتهای روابط خارجی آمریکا قرار گرفت. مشکل شاه فقط این نبود که بر رژیم حکم میراند که به درست یا غلط این سیاست جدید با آن سروکار پیدا می‌کرد، بلکه مشکل اساسی‌تر، مشکلی که فقط محدود به شاه هم نمی‌گردید، این بود که این سیاست تا کجا و چه حد شعار و تبلیغات بود و تا چه حد جدی. بعبارت دیگر، مرز بین تبلیغ و واقعیت پیرامون اخلاقیاتی که حکومت جدید بالاخص شخص رئیس جمهور آنچنان با حرارت از آن دم می‌زد در کجا کشیده میشد. وقتی رئیس جمهور آمریکا اعلام می‌کرد که «دوره‌ای که در آن بدلیل ترس از کمونیزم آمریکا از هر دیکتاتوری در

۱ - مصاحبه شاه با ادوارد ساپلیه در تهران، بنفل از آبنندگان ۳۱ خرداد ۱۳۵۶.

۲ - اطلاعات، ۷ خرداد ۱۳۵۶.

۳ - همانجا.

دنیا حمایت می‌کرد، بسر آمده است»، این سخن چقدر و تا کجا شعار و تبلیغ بود و چقدر اعلام جدی یک سیاست جدید؟ در یک کلام، آیا آمریکا واقعاً حاضر بود صرفاً بواسطه اخلاقیات و حقوق بشر در روابط استراتژیک خود با یک متحدش خلی وارد شود؟

نگاهی اجمالی به برخورد روزنامه‌های ایران با مسئله «حقوق بشر» و سیاست خارجی آمریکا در ماههای اولیه زمامداری کارتر تا حدودی این ابهام و سرگیجه‌گی رژیم شاه را نشان می‌دهد. با در نظر گرفتن این که مطالبی که پیرامون سیاست خارجی آنهم در رابطه با حکومت آمریکا، در مطبوعات درج می‌گردید نمی‌توانست چندان بدور از اندیشه شاه بوده باشد، بنابراین چنین بررسی می‌تواند تا اندازه‌ای تلقی رژیم ایران را در قبال حکومت جدید آمریکا روشن نماید.

در ماههای اولیه زمامداری کارتر بنظر میرسد آمیزه‌ای از سر درگمی، ابهام، و نهایتاً احتیاط بر رژیم حاکم است. مقالاتی تحت عناوینی چون: «کارتر متحدینش را گنج کرده است»^۱؛ «جیمی (کارتر) چه می‌خواهد؟»^۲؛ «کارتر: هنوز ابهام پس از یکصد روز»^۳، مبین این حالت سر درگمی میباشد. بموازات ابهام، بتدریج نوعی درک جدی‌تری هم از سیاست حقوق بشر بچشم می‌خورد. روزنامه‌ای می‌نویسد: «در سی سال اخیر جیمی کارتر اولین رئیس جمهور آمریکاست که سیاست خارجی و استراتژی را با اخلاقیات و حقوق بشر در کنار هم قرار داده است»^۴ سخنان کارتر پیرامون سیاست جدید آمریکا و حقوق بشر مستقیماً نقل می‌شود: «آمریکا مایلست کانون حفظ و حراست حقوق بشر در سراسر دنیا شود»^۵؛ «چون ما آزاد هستیم، هرگز نمی‌توانیم در مقابل سرنوشت آزادی در جاهای دیگر بی‌تفاوت باشیم»^۶؛ «تاکید من بر حقوق بشر هسته اصلی سیاست خارجی ماست»^۷.

۱- رستاخیز، ۸ فروردین ۱۳۵۶.

۲- رستاخیز، ۱۰ فروردین ۱۳۵۶.

۳- رستاخیز، ۱ اردیبهشت ۱۳۵۶.

۴- اطلاعات، ۲۵ فروردین ۱۳۵۶.

۵- رستاخیز، ۱۰ فروردین ۱۳۵۶.

۶- رستاخیز، ۲۳ فروردین ۱۳۵۶.

۷- رستاخیز، ۱۵ تیر ۱۳۵۶.

روزنامه‌ها همچنین به مشکلاتی که سیاست حقوق بشر پیش آورده اشاره می‌کردند. این گزارشات بیشتر حاوی مطالبی پیرامون ظهور اختلاف و مناقشات دیپلماتیک بین واشنگتن و برخی از متحدینش بر سر مسئله حقوق بشر میبودند. موضوع اخیر بیشترین حجم گزارشات، تحلیلها و مطالب ترجمه شده از مطبوعات غربی را پیرامون حقوق بشر بخود اختصاص می‌داد.^۱ از جمله روزنامه‌ها مصاحبه مطبوعاتی معروف کارتر را در ماههای اولیه زمامداریش با غولهای مطبوعاتی اروپا «تایمز» لندن، «لوموند» پاریس، «دی ولت» آلمان، و «لااستامپای» ایتالیا چاپ کردند. خبرنگاران در این مصاحبه بدون درنگ به سراغ مشکلات بوجود آمده در سر راه سیاست حقوق بشر می‌روند و این که چگونه این سیاست جدای از واکنش بلوک شرق، بسیاری از متحدین و دوستان سنتی واشنگتن را نیز ناراضی کرده و رو در روی آمریکا قرار داده است. اما کارتر علیرغم پذیرش معضلات بوجود آمده بشدت از این سیاست دفاع کرده و می‌گوید که قصد آن را ندارد که از مبارزه به نفع حقوق بشر در جهان دست بکشد:

«کارتر ضمن تشریح تلاشهای خود برای پیش برد حقوق بشر گفت این موقعیتی است که با شخصیت مردم آمریکا مناسب است و این سیاست با حساسیت بسیار دنبال خواهد شد. او اضافه کرد نمی‌توانیم ساخت حکومتها را در کشورهای خارجی تغییر دهیم. نمی‌توانیم در این مسئله پافشاری کنیم که نظام یک حکومت کاملاً با نظام حکومتی آمریکا سازگار باشد اما این حق را برای خود محفوظ می‌داریم که در موارد لزوم آزادانه و با شدت وحدت (از رعایت حقوق بشر) سخن بگوئیم.»^۲

سومین و آخرین موضوعی که در بسیاری از گزارشات و مقالات روزنامه‌ها در ارتباط با حکومت جدید ظاهر می‌گردید عبارت بود از سیاست کاهش فروش تسلیحات توسط رهبری جدید آمریکا. در بسیاری از اخباری که پیرامون حقوق بشر و سیاست خارجی آمریکا به چاپ می‌رسد، به مسئله کاهش فروش تسلیحات هم اشاره می‌رود.^۳ از مجموع مطالبی که پیرامون حکومت جدید آمریکا در مطبوعات ایران طی

۱. از جمله: رستاخیز، ۸ و ۱۱، فروردین، ۳۱ خرداد ۱۳۵۶ کیهان، ۲۲ و ۲۸ خرداد، ۱۴ و ۲۱ تیر، ۲ مهر ۱۳۵۶ آندگان، ۲۴ و ۲۵ مهر ۱۳۵۶.

۲. رستاخیز، ۱۳ اردیبهشت ۱۳۵۶.

۳. از جمله: رستاخیز، ۷، ۲۴ و ۳۱ اردیبهشت ۱۳۵۶ کیهان ۱۹ و ۲۲ خرداد ۱۳۵۶.

ماه‌های اولیه زمامداری کارتر به‌چاپ می‌رسد می‌توان چهار محور کلی را مشخص نمود. اولین و مهمترین آنها عبارت بود از پیدایش تحولی تازه در روابط خارجی آمریکا. این تحول ناشی از اعتقاد رهبری جدید آمریکا به وارد نمودن و در نظر گرفتن ملاحظات اخلاقی در روابط با کشورهای دیگر دنیا از جمله متحدین آمریکا می‌بود. سبب این استراتژی جدید عبارت بود از رعایت حقوق بشر. محور دوم، خلاصه میشد در اینکه سیاست حقوق بشر از طرف زمامداری جدید صرفاً نوعی تبلیغ و مانور بین‌المللی نبود. بلکه به نظر می‌رسید علیرغم مشکلات بوجود آمده بر سر اعمال این سیاست میان واشنگتن و پاره‌ای از متحدینش، رهبری جدید، بالاخص رئیس‌جمهور، مصمم به ایستادن بر سر مواضع خود می‌بودند. محور سوم، که از دو محور پیشین نتیجه‌گیری میشد، این بود که دیگر بنظر نمی‌رسید آمریکا اصرار زیادی به ادامه حمایت سنتی‌اش از رژیم‌های دیکتاتوری بصرف آنکه آنها ضدکمونیسم بوده‌اند، داشته باشد. این محور در حقیقت بازتاب موضع‌گیری جدید آمریکا در قبال اردوگاه کمونیسم بود که خلاصه میشد در نوعی نرمش، اگر نگوئیم عقب نشینی. و بالاخره محور چهارم، که عبارت بود از کاهش صدور تسلیحات پیشرفته بالاخص در مناطقی که از نظر رقابت بین کشورهای آن مناطق، ورود این گونه جنگ افزارها باعث برهم خوردن توازن نظامی می‌شد.

واکنش رژیم ایران در قبال سیاست حقوق بشر

اگر به بررسی خود از مطبوعات در ماه‌های اولیه زمامداری کارتر ادامه دهیم، دو واکنش مشخص بنظر می‌رسد قابل شناسایی باشند. در ابتدا بیشتر این باور وجود داشت که سیاست حقوق بشر یک موج گذرا است که یادگار دوران انتخابات ریاست جمهوری آمریکا می‌باشد تا یک استراتژی جدید، رژیم ایران نیز خود را با آن هماهنگ نشان داد. زعمای رژیم در حقیقت یک گام هم از زعمای واشنگتن جلوتر رفته و اعلام داشتند که حقوق بشر برای ایرانیان حرف تازه‌ای نیست و آنان از

دربار، فی الواقع از زمان هخامنشیان، با ایده حقوق بشر آشنا بوده‌اند. سران رژیم در حقیقت پادشاه ایران، کورش را مبتکر و اولین رهبر سیاسی در تاریخ دنیا اعلام کردند که حقوق بشر را به جهانیان عرضه داشته است. اولین فردی از اعضا رژیم که در قالب سیاست حقوق بشر بسخن درآمد اردشیر زاهدی، داماد شاه و سفیر ایران در آمریکا بود. حضور او در مرکز سیاستهای جدید از یکسو، و قدرتی که به هر حال در دستگاه شاه می‌داشت از سوی دیگر، باعث شدند که او بتواند پیرامون موضوع صحبت نماید. زاهدی در مصاحبه‌ای با روزنامه «آیندگان» در اردیبهشت ۱۳۵۶ در واشنگتن، در پاسخ سؤال خبرنگار پیرامون بعد اخلاقی حکومت کارتر و دفاع وی از حقوق بشر می‌گوید:

«اول لازم است درباره حقوق بشر یادآوری کنم که این تر تازه‌ای نیست زیرا اگر نطق افتتاحیه هر کدام از رئیس جمهوران پیشین آمریکا را بخوانید می‌بینید در آن به تفصیل از حقوق بشر صحبت شده است.^۱ ... موضوع دیگر این که اگر دفاع از حقوق بشر در کشوری که ۵۰۰ سال سابقه تاریخی دارد و ۲۰۰ سال از استقلال آن می‌گذرد (یعنی آمریکا) تازگی داشته باشد، برای ما ایرانیها که کوروش ۲۵۰۰ سال پیش پایه گذار آن بوده است و هنوز لوحه‌های آن در ایران وجود دارد تازگی ندارد. ما در کشورمان بسیاری از مسایل را مانند آزادی مذهب، نژاد، رنگ و غیره رعایت کرده‌ایم، چنانکه در مجلسان نمایندگان همه مردم از نقاط مختلف هستند و حتی اقلیتهای مذهبی در آن نماینده دارند، کجا شکل بهتری از مفهوم حقوق بشر را مثال ایران می‌توان جستجو کرد^۲»

ایضاً در سخنرانی خود در کالج «وست مینیستر» باز همین تحلیل را می‌نماید:

«ایران، که گهواره تمدن است، سرزمین آریاییهاست نه اعراب. هدف و علاقه اساسی ایران شرف انسانی و عدالت اجتماعی بوده و خواهد بود و فریافت حقوق بشر از نظر ایران چیز تازه‌ای نیست زیرا در دو هزار و پانصدسال پیش «کورش کبیر» دانیال را آزاد کرد و فرمان داد هر کس که یهودیان را به دهان شیر می‌اندازد باید به دهان شیر انداخته شود. ...^۳»

ابعاد قدمت تاریخی حقوق بشر در ایران در مقایسه با غرب و آمریکا، از دید زاهدی

۱. این قسمت از پاسخ زاهدی نشان می‌دهد که همانند بسیاری دیگر از همکارانش در داخل مملکت بر این باور بوده که طرح موضوع حقوق بشر از طرف کارتر چیزی جز تبلیغ و تکرار کلیشه‌های معموله بیش نبوده است.

۲. آیندگان، ۱۸ اردیبهشت ۱۳۵۶.

۳. رستاخیز، ۱۸ اردیبهشت ۱۳۵۶.

حتی از این هم فراتر می رود. بهنگام سفر شاه به آمریکا در آبان ۱۳۵۶ او در یک کنفرانس مطبوعاتی نه تنها مجدداً مدعی می شود که «رعایت حقوق بشر در ایران قرن‌ها زودتر از غرب شروع می شود، بلکه بلحاظ برده‌داری هم سابقه ایران بمراتب درخشانتر از غرب است زیرا ایرانیان هرگز برده‌داری نکرده‌اند»^۱.

در داخل کشور نیز در ابتدای زمامداری کارتر موج تمجید از حقوق بشر برافراشته می افتاد. بخش عمده‌ای از سخن رانیها، سر مقاله‌ها و تحلیل‌های سیاسی رسانه‌های گروهی در نیمه اول سال ۱۳۵۶ در خصوص حقوق بشر خلاصه می شود در اینکه این حقوق از دیرباز (۲۵۰۰ سال پیش) همواره در ایران مراعات می شده و اساساً انقلاب شاه و مردم و فلسفه نظام شاهنشاهی ایران بر روی مفاهیم حقوق بشر بنا شده است. موج سراسری که دفعتاً پیرامون حقوق بشر در ایران برافراشته می افتاد، در مجموع در محورهای فوق‌الذکر خلاصه می شود. بعنوان مثال، سناتور جلالی نائینی که از رجل سیاسی رژیم بشمار می آمد در طی نطقی در مجلس سنا اعلام می دارد:

«حقوق بشر و پیکار و تلاش برای صیانت آن برای ملت ایران موضوع تازه‌ای نیست، زیرا در دو هزار و پانصد سال قبل از این کوروش بزرگ ... شاهنشاه ایران آن را به دنیا اعلام کرد.»

او در ادامه بحثش نتیجه‌گیری می کند که:

«انقلاب شاه و ملت در چهارچوب حقوق بشر طرح ریزی شده است.»^۲

فرح همسر شاه نیز در سخن رانی پیرامون حقوق بشر در انستیتوی مطالعاتی انسانی «آسپن» آمریکا در تیرماه همان سال گفت:

«کوروش بزرگ ۲۵ سده پیش منشور حقوق بشر را صادر کرد، خردمندان ایران طی قرون و اعصار بما آموختند که به انسان ارج نهیم. آنها مردم را راهنمایی کردند که با اعتلا، نفس جهان را از طریق مطالعه و مراقبت در درون خویش جستجو کنند.»^۳

چند روز بعد در جریان همان دیدار از آمریکا، فرح در نطقش بهنگام دریافت درجه دکترای افتخاری در علوم انسانی از دانشگاه کالیفرنیا جنوبی «راه حل مشکلات

۱. رستاخیز، ۲۴ آبان ۱۳۵۶.

۲. رستاخیز، ۱۷ خرداد ۱۳۵۶.

۳. بنقل از رستاخیز، ۱۳ تیر ۱۳۵۶.

جهان امروز را بازگشت به معنویات، اعلام نموده و اضافه مینماید «نبایستی اسیر توسعه بی‌بند و بار تکنولوژی بشویم»، و «بزرگترین بی‌عدالتی عصر حاضر را اختلاف بین ملل ثروتمند و ملل تهیدست» دانسته و در پایان «جهان غرب را به استفاده از تجارب ایران (در زمینه حقوق بشر و مصالح انسانی) دعوت نمود^۱. شاه نیز در مصاحبه‌اش با «ادوارد سابلیه» در تهران اعلام میدارد که «حقوق بشر برای ایرانیان بسیار عزیز میباشد و ایران از زمان کوروش کبیر اولین کشوری بوده است که در راه دفاع از حقوق بشر گام برداشته است». در اثبات پیشگامی ایرانیان در امر حقوق بشر شاه می‌افزاید که «استوانه‌های تاریخی که برای اولین بار منشور حقوق بشر توسط کوروش بر روی آنها کنده شده است در موزه‌های لندن نگهداری میشود و کپی آن در داخل کشور هست»^۲.

روزنامه رستاخیز دعوت شهبانو از غرب را برای استفاده از تجارب ایران فراتر برده و در سرمقاله‌ای تحت عنوان «ایران و حقوق بشر» جهانیان را به درس‌گیری از ایران فرا می‌خواند:

«توجه به فرد و حقوق انسانی در ایران از یک امر سیاسی و حکومتی و یک مانور دوست‌یابی یا مخالفت‌کوبی ... به مراتب فراتر رفته ... بدون هیچ تردید ادبیات هیچ ملتی در زمینه حقوق بشر آنقدر غنی و سرشار نیست که ادبیات ایران است ... این یک شیوه تفکر ملی است و یک خصیلت شناخته شده و یک اصل لاینفک از شناسنامه ایرانی است. ایران میتواند و حاضر است در هر مورد که لازم باشد در این زمینه به هر ملتی که طالب پیشرفت معنوی و انسانی است درسهای گرانبها بیاموزد. ما بی‌آنکه دچار تکبر و خودخواهی باشیم در زمینه حقوق بشر حق پیش‌کسوتی بر جهانیان داریم و این دعوی را در طول تاریخ در از خود بارها به اثبات رسانده‌ایم»^۳.



نصب مدال افتخار حقوق بشر بر سینه کورش، حق پیش‌کسوتی ایرانیان در این زمینه در طول تاریخ، دعوت از غرب و جهانیان برای الگو

۱ - رستاخیز، ۱۶ تیر ۱۳۵۶.

۲ - آینه‌گان، ۳۰ خرداد ۱۳۵۶.

۳ - رستاخیز، ۱۳ تیر ۱۳۵۶ (تاکید از ماست).

گرفتن از ایران، و بالاخره اعلام آمادگی ایران در سطح جهانی برای آموزش حقوق بشر برای مللی که در این خصوص نیاز به فراگیری دارند، بتدریج جای خود را به خشم و انتقاد و حمله به حقوق بشر در رسانه‌های گروهی ایران می‌دهد. علت این تغییر باز می‌گشت به درج مطالبی پیرامون وضعیت حقوق بشر در ایران و نقض آشکار و هولناک این حقوق بالاخص در رابطه با کار برد وسیع شکنجه بر علیه زندانیان سیاسی، سانسور، اختناق و بازداشت‌های غیر قانونی و دیگر اعمال خلاف ساواک در داخل و خارج از کشور که حتی با ابتدایی‌ترین اصول و موازین حقوقی نیز سازگار نبود. بتدریج که آشکار می‌گردید طرح حقوق بشر از سوی زمامداری جدید آمریکا نسیمی گذرا نیست و کارنامه کشورهای که سابقه مطلوبی در این امر نداشته‌اند مطرح و نقض حقوق بشر در این کشورها، ولو متحدین واشنگتن باشند، مورد سؤال قرار می‌گیرد، لحن رسانه‌های گروهی بمرور از تعریف و تمجید از حقوق بشر و قرار دادن ایران برسکوی قهرمانی دنیا در طول تاریخ مدون بشریت، جای خود را به کنایه، تمسخر و نهایتاً حمله به آن می‌دهد. از نظر رژیم، انگیزه انتقاداتی که در غرب تحت لوای حقوق بشر از ایران صورت می‌گرفت، واقعاً حقوق بشر نبود، بلکه مجموعه عواملی باعث شده بود که بواسطه آنها غرب حقوق بشر را دستاویز قرار دهد برای حمله و ایراد تهمت به ایران. پیشرفت‌های ایران، سیاست مستقل ملی آن، و بالاخره مهم‌تر از همه، اینکه رژیم ایران، در مورد نفت مستقلاً و راساً تصمیم می‌گرفت و از جمله بهاء آن را در چهارچوب اوپک بالا برده بود، از نظر مقامات و رسانه‌های گروهی ایران، انگیزه واقعی حملاتی بود که در غرب بر علیه ایران براه افتاده بود. واضح بود که چنین موضع‌گیری فقط با موافقت و تأیید شاه می‌توانست صورت گیرد. در حقیقت، و طبق معمول، مبتکر این استدلال نیز خود شاه بود. پس از او بود که بیکباره مقامات ارشد رژیم و رسانه‌های گروهی حمله به حقوق بشر را آغاز کردند.

شاه در اولین مصاحبه مفصلش با یک خبرنگار خارجی از زمان بقدرت رسیدن کارتر، کلنگ افتتاح برخوردار جدید با سیاست حقوق بشر را به زمین می‌زند. خبرنگار

از شاه می‌پرسد: «اعلیحضرت فکر می‌کنند که در پس حملاتی که بطور مداوم علیه کشورشان صورت می‌گیرد چه منظوری نهفته است؟ منظورم نوشته‌ها و ...» و شاه که گویا منتظر چنین سؤالی می‌بوده و یا شاید هم خود طرح آن را خواستار شده بوده است حمله به غرب را شروع می‌کند:

«این حملات در وهله اول با مسئله نفت شروع شد. هنگامی که ما سعی کردیم سیاست پنجاه پنجاه خود را با «ماتهای» ایتالیایی تغییر دهیم و آن را به صورتی درآوریم که ۷۵ درصد بهره نصیب ما و ۲۵ درصد سهم طرف مقابل شود، اولین حملات علیه من و کشورم شروع شد. گرچه «ماتهای» کشته شد، ولی حملات علیه کشور ما ادامه یافت.

تا قبل از این جریان، هرگز سابقه نداشت که یک دانشجوی ایرانی در خارج از ایران دست به تظاهرات بزند، و هیچگاه وسایل ارتباط جمعی آمریکا و اروپا به ایران حمله نمی‌کردند، بی‌تردید پس از بروز مسئله نفت بود که حملات علیه ایران شروع شد، و چون ما سیاست خود را با قدرت هر چه بیشتر ادامه دادیم، بطوری که چهار یا پنج سال پیش اختیار تمامی ذخائر هیدروکربور (نفت) خود را در دست گرفتیم، این حملات همزمان به اوج خشونت رسید و حتی تقریباً تبدیل به نفرت شد که چرا و چگونه یک کشور آسیایی چنین جرأتی بخود می‌دهد؟ ... مسئله در اینجا است که چگونه یک کشور جرات می‌کند پیشنهادهایی ارائه دهد که با منافع اختصاصی بعضی‌ها مغایرت دارد، منظورم همان کارتل‌های نفتی عظیم است.

واقعاً که این جز استعمار چیز دیگری نیست. پس از پایان جنگ بنظر می‌رسید که امپریالیسم و استعمار دیگر به پایان رسیده است، معذراً این، در دو شکل مختلف ظاهر شدند، یکی استعمار سرخ (کمونیسم) و دیگری منافع اقتصادی که سرمایه‌داران (غربی) برای خود مقرر می‌دانستند. اینها مایل بودند به چپاول و غارت کشورهای بی‌دفاع ادامه دهند.^۱

سپس شاه مسئله دیگری را پیش می‌کشد که آن هم ظرف چند ماه آینده خوراک تبلیغی وسیعی برای رسانه‌های گروهی کشور و سردمداران رژیم بوجود می‌آورد. او معتقد است که جدای از نفت، عامل دیگری که باعث بوجود آمدن موج حملات اخیر تحت لوای حقوق بشر بر علیه ایران شده، حسادت غربی‌ها نسبت به پیشرفت‌های ایران می‌باشد:

«یکی دیگر از انگیزه‌های این حملات «حسادت» است، حسادت از این که چطور

ممکن است ایران قادر باشد در مدت ۱۵ سال پیش از هر کشور دیگری در تاریخ جهان پیشرفت کند، این یک ادعایی بی اساس نیست، برای اثبات آن شما می توانید تحقیق و مقایسه کنید. این مقایسه بسیار آسان است، حتی دشمنان ما هم می توانند اگر مایل باشند در اینباره تحقیق کنند.^۱

بدنبال مصاحبه شاه موج جدید براه می افتد. روزنامه رستاخیز در سرمقاله ای تحت عنوان «حقیقی ترین سیاست ها» ضمن تفسیر سخنان شاه مبنی بر اینکه حملات ناروایی که به ایران میشود، بازتاب خشم و حسادت محافل امپریالیستی میباشد، می نویسد که «هر وقت ایران خواسته است از حق حاکمیت ملی خود استفاده کند محافل امپریالیستی تحریکاتی علیه کشور ما آغاز کرده اند.» سپس سرمقاله تشریح می کند که چگونه از زمان به قدرت رسیدن رضاشاه، استعمار و امپریالیزم همواره در صدد اجرای توطئه برای ضربه زدن به ایران بوده اند و نتیجه گیری می کند که:

«اما همچنان که در گذشته، علیرغم پاره ای از پیروزی های کوتاه و ظاهری عناصر امپریالیستی، برنده نهایی در تمام مراحل ایران بوده است و پیروزی ایران در تمام این درگیری ها، پیروزی حق بر باطل بوده است، اینک نیز که ایران بیش از هر وقت نیرومند و ازوحدت ملی بی نظیری برخوردار است بدون تردید پیروزی با ایران خواهد بود و آنها که راه تحریک و پراکنده گویی را انتخاب کرده اند در برخورد با واقعیت ها، دیر یا زود تسلیم خواهند شد.»^۲

محور دیگری که شاه در ارتباط با طرح مسئله حقوق بشر و انتقاد از رژیم ایران مطرح می کند عبارتست از این که رسانه های گروهی غربی در دفاع از متهمین سیاسی در ایران در حقیقت از تروریسم حمایت کرده اند.^۳ بعلاوه او از پاره ای از وسایل ارتباط جمعی غرب گلایه می کند که هر چه را که مایلند (بر علیه ایران) می نویسند در حالی که اگر تکذیب نامه ای برای آنها فرستاده شود، آنها به هیچ وجه آنرا را چاپ نمی کنند. شاه کار آنها را «تروریسم فکری» خوانده و می پرسد «آیا این جزو منشور حقوق بشر است؟»^۴

«تروریسم»، «تروریسم فکری»، «حسادت غربی ها از پیشرفت های ایران»، و بالاخره

۱ - همانجا.

۲ - رستاخیز، ۳۰ خرداد ۱۳۵۶.

۳ - مصاحبه شاه با ادوارد سابل، کیهان، ۳۰ خرداد ۱۳۵۶.

۴ - همانجا.

مهم‌تر از همه «کینه غربی‌ها از سیاست مستقل ملی شاه در قبال نفت و منافع ملی ایران» در سر تا سر تابستان و قسمتی از پائیز ۱۳۵۶، صفحات مطبوعات را بخود اختصاص می‌دهند. در فردای مصاحبه شاه با ادوارد سابلیه، رستاخیز در سرمقاله‌ای تحت عنوان «سدی در برابر تروریسم مادی و فکری» تشریح می‌کند که چگونه فرماندهی ایران در داخل کشور تروریسم مادی را از پای درآورد. و در خارج از کشور پنجه در پنجه تروریسم فکری رسانه‌های گروهی غربی در افکنده است.^۱ در سرمقاله دیگری تحت عنوان «در این ۱۵ سال چه کرده‌ایم؟» رستاخیز می‌نویسد:

«در این پانزده سال بزرگترین پیروزی کشور ما تنها رشد صنعتی و توسعه اجتماعی نبوده است. حقیقت این است که بزرگترین پیروزی ما، و آنچه دشمنان ما را به تحریک یکپارچه علیه ما، واداشته اعلام و اجرای موفقیت آمیز سیاست مستقل ملی است که از جانب شاهنشاه اعلام گردید و با چنان قاطعیتی به مرحله اجرا گذاشته شد که راه نفوذ هر سیاست بیگانه‌ای را به کشور ما مسدود کرد و در عین حال گسترش روابط خارجی همه جانبه ایران را با کشورهای که نظام‌های سیاسی گوناگون دارند سبب شد. در پرتو اعمال همین سیاست بود که ایران برای احقاق حقوق حقه خود از نفت و بدست گرفتن کامل امور این سرمایه ملی و اعمال مطلق حاکمیت ملی خود بر این منابع گرانبها پیشقدم شد و سایر کشورهای عضو اوپک نیز به شاهنشاه ایران اقتدا کردند و بزرگترین دگرگونی سیاسی تاریخ - آری با تاکید می‌گوئیم - بزرگترین دگرگونی سیاسی تاریخ روی داد. کشورهاییکه تا دیروز غارت و تحقیر میشدند امروز تعیین کننده قیمت فرآورده پر ارزش خود و سیاست تولید و توزیع آن هستند و بیگانگان، اعم از قدرتهای بزرگ یا قدرتهای کوچک، باید مانند یک مشتری معمولی برای خرید فرآورده‌هاشان نوبت بگیرند. بلی، اعلام سیاست مستقل ملی و اعمال آن بزرگترین رویداد تاریخ ۱۵ ساله اخیر ایران است و آنچه دشمنان ایران را به خشم و هياهو و گرد و خاک کردن واداشته همین است. همین که دیگر نمی‌توانند با ملت ما رفتار حاکم و محکوم و غالب و مغلوب را داشته باشند، همینکه باید با ایران و ایرانی چنان رفتار کنند که با هر کشور دیگر پیشرفته جهان ... و این چیزی است که دشمنان شناخته شده ما نمی‌خواهند. آنها از بیدار شدن حس غرور ملی مردم کشور ما طبعاً خرسند نیستند، می‌خواهند ملتی خود را زیون و حقیر و آنها را «صاحب» و «اریاب» و «آقا» بدانند تا به زشت‌ترین بهره‌کشی‌ها از آن ملت مبادرت کنند. ملتی که هویت ملی خویش را باز یافته ... برای استعمارگران ملت مطلوبی

نیست و از همین جاست که آنها که روزی میخواستند دست پدری بر سر ما بکشند و جیب ما را خالی کنند امروز بخشم در آمده‌اند و هیا هو راه انداخته‌اند. تا دیروز آشکارا می‌گفتند که چرا قیمت نفت گرانبها و بدون جانشین خود را افزایش داده‌اید. حتی در تلویزیونهای آمریکا فیلم‌های بزن بزن سبک هالیوود علیه کشورهای نفت خیز راه انداخته بودند، اما ظاهراً این برنامه‌ها آنقدر مبتذل بود که ناچار به جستجوی سوژه‌های فریبنده‌تر برآمدند و بعضی سازمانهای شناخته شده را وادار کردند تا به کشوری که خود اولین واضع حقوق بشر بوده است و منشور کوروش بزرگ‌اش همچنان مانند گوهر یگانه‌ای بر پیشانی تمدن بشری می‌درخشد به خیال خود درس حقوق بشر بدهند.^۱

البته اگر سیاست مستقل ملی خود را اعمال نمی‌کردیم، اگر همچنان منابع ملی ما غارت می‌شد و اگر بندگان گوش فرمان محافل امپریالیستی بودیم، مورد این گونه بی‌مهری‌ها قرار نمی‌گرفتیم. اما سیاست مستقل ملی ما فرود و افتخار برای ما به ارمغان آورده، اگر چه محافل امپریالیستی و کارتلها و تراستها و دولت‌های حامی آنها نپسندند. این یک پیروزی بزرگ معنوی - و بزرگترین آنست - که انقلاب برای ما به ارمغان آورده است.^۲

روزنامه اطلاعات نیز در مقاله‌ای تحت عنوان «ایران از دیدگاه مطبوعات غرب» نوشت که مطبوعات در غرب متأسفانه تحت تأثیر جریانات ملی‌شان که آنها را وادار می‌سازد، هرگاه که پیشنهادی و یا درخواستی از جانب ایران مورد تأیید قرار نگیرد ناگهان سیل انتقاداتشان را متوجه ایران ساخته و از این طریق به تلافی کردن می‌پردازند،^۳

اگرچه نوک حمله به سیاست حقوق بشر را روزنامه رستاخیز برعهده داشت اما روزنامه‌های دیگر نیز از آن غافل نبودند. روزنامه کیهان نیز در مقاله‌ای بقلم آقای رسول پرویزی تحت عنوان «تروریسم فکری» به پاسخگویی و ضد حمله به انتقاد غربی‌ها از وضعیت حقوق بشر در ایران می‌پردازد:

«از روزی که سخن حقوق حقه، در نفت بمیان آمد و شاهنشاه ایران فرمودند که ایران زیر بار نرخ‌گذاری‌های سفیهانه و غاصبانه نمی‌رود و اوپک مجهز گشت تا ایستادگی کند، جنجال آغاز شد، چراغ سبز دوستی قرمز شد قصد آن بود که افکار عمومی جهان در مسیر اصلی نباشد و مردم کشورهای محتاج سوخت و

۱ - تاکید از ماست.

۲ - رستاخیز، ۲ تیر ۱۳۵۶.

۳ - اطلاعات، ۱۲ تیر ۱۳۵۶.

انرژی ستم‌گرانفروشان دنیای صنعت را بیای کشورهای نفت خیز بنویسند. تیر در این نبرد به سنگ خورد. جهانیان که هر یک صدمه‌ای و لطمه‌ای از استعمار خورده بودند دانستند دامی جدید گسترده‌اند. استعمار بار دیگر نقابی دیگر بر رخ کشید و از این جا بود که حنای کشورهای دموکرات - صنعتی بشر دوست رنگی نداشت و کسی فریب نخورد. در دنیای آزاد که مدعی حریت است مادامی باد به پرچم آزادشان میوزد که منافع محفوظ باشد و نفعی بخطر نیفتد. دقیقه‌ای که منافع دستخوش کم و کسر شود آزادی و پرچم آزادی غیب می‌شود آنروز قیافه‌های محبوب و دموکرات‌نما به حقیقت نه بر مجاز بچشم می‌خورد. نقابها پس می‌رود سیمای کریه و خشن صاحبان منافع استعماری مثال تیغ برنده‌ای بچشم می‌نشیند آن چهره‌های شاداب و آن سخنان انجیل و آن قیافه قدیمی جان خالی می‌کند. دیو از زیر ماسک پری و ردای شیطان از بال فرشته برون می‌آید. شک مکنید، دگرگونی چهره‌های آزاد ساده و مستقیم نیست، غولان فولاد و نفت عاقلتر و حيله‌گرند و با اندیشه و نقشه می‌برند و می‌دوزند، کم کمک عوض میشوند آنهم نه مستقیم بل حاملان را بمیدان می‌فرستند که جا پا نباشد و ردگم شود. این ماجراها درست و همیشه در جنگ‌های نفتی دیده می‌شود. جنگ نفت جنگی وحشتناک بوده و هست.

این منفعت طلبان که شعار آزادی و دموکراسی را زره غیر قابل نفوذ کرده‌اند از گرگ بیابان و کوسه دریا شریرترند.^۱ عوامل و آلت دستهای نفت خواران متاسفانه اکثر خبرگزاریها و روزنامه‌ها و مجلات جهان هستند. آن چیزی که این روزها بدان می‌گویند «رسانه گروهی»، اگر بنام در اختیار نباشد قریب به تمام و کمال در دستریشان است. علت واضح است، اکثر این «رسانه‌ها» تکیه مالی شرکت‌های سهامی دارند. دارایی و امتیاز بسیاری از روزنامه‌ها و مجلات بزرگ دنیا مستقیم و غیر مستقیم متعلق به کارتل‌های نفت و فولاد است. و این نیز گفته شود که غولان نفت و فولاد بسیار هوشمندند و تلاش دارند که استعدادهای مهم جهان را به استخدام آورند.

هر لحظه ضرورت داشت سر نخ را بر تن این مردم مستعد می‌سپارند و این گروه نویسندگی و خبرپراکنی را در جهت منافع غولان بکار می‌برند. مارهای مطبوعاتی جهان که هزاران افمی قورت داده‌اند جعل خبر می‌کنند. دروغ بزرگ می‌گویند.^۲

نویسنده در ادامه تحلیلش مقایسه‌ای بین برخورد رسانه‌های گروهی غربی با ایران و عربستان می‌نماید. بدون آنکه نامی از کشور عربستان برده شود، پرویزی می‌نویسد که علیرغم آنکه در عربستان بویی از دموکراسی بمشام نمی‌رسد و حکام آن به

۱. تاکید از ماست.

۲. کیهان، ۷ تیر ۱۳۵۶.

روش قرون وسطایی کشور را اداره می‌کنند اما چون در مقابل غربی‌ها و تحول‌های نفتی سر خم کرده است لذا در غرب سخنی از حقوق بشر در عربستان نمی‌رود. اما در ایران که رژیمش بمراتب پیشرفته‌تر و مترقی‌تر از سعودی می‌باشد، چون رژیمش در مقابل استعمار و امپریالیزم ایستادگی کرده است لذا این چنین آماج تهاجم غرب شده است. در خاتمه مقاله، نویسنده می‌پرسد که رسانه‌های گروهی غربی که این همه نگران حقوق بشر در کشوری مثل ایران هستند، چگونه در مورد کشوری مثال سیلان (سری لانکا) که در آن هزاران نفر از بین رفتند سکوت اختیار کردند؟ و نتیجه‌گیری می‌کند که چون سیلان نه نفت داشت و نه ثروت دیگری لذا برای غربی‌ها مهم نبود که در آن کشور چه می‌گذرد و به سرانسانهایش چه رفته است. اما زمانی که پای منافع کارتل‌ها و تراست‌های نفتی غرب به میان می‌آید، آنوقت (همانطور که در مورد ایران شاهدش هستیم) فریاد حقوق بشر و عدالت خواهی غربی‌ها بپا می‌خیزد!

چند روز بعد روزنامه کیهان مجدداً در سرمقاله دیگری تحت عنوان «آزادی و صلح در تنوع» این بحث را مطرح مینماید که غرب می‌خواهد مواضع، ملاک و ارزش‌های خود را به همه جهان دیکته کند و چه کسی این حق را برای غرب قائل شده که دیگران را بر اساس معیارهای خود بسنجد:

«وسایل ارتباط جمعی بین‌المللی اساساً در انحصار چند گروه بزرگ غربی است که دانسته یا ندانسته تصورات خود را از ملت‌های گوناگون بعنوان تصویرهای واقعی آن ملت‌ها در سراسر جهان ترسیم می‌کنند. انحصار وسایل ارتباط جمعی سبب می‌شود که ملت‌های در حال رشد تنها از طریق واسطه‌های غربی معرفی گردند. این صورتگران غربی از آغاز مواضع خود را مشخص کرده‌اند. جهان، از دیدگاه آنان، اساساً به دو بخش تقسیم می‌شود: غرب و دیگران. از این دیدگاه، غرب مظهر عالی‌ترین دستاوردهای بشریت است و دیگران تنها از راه مقایسه با غرب ارزیابی می‌شوند. با بکار بردن چنین روشی است که در بسیاری از کشورها تصویری نادرست از ایران ترسیم شده است.»^۲

سپس روزنامه بحث را ادامه داده و معتقد است آنچه که در گذشته باعث پیدایش

۱. همانجا.

۲. کیهان، ۲۳ تیر ۱۳۵۶.

جنگ و اختلافات در طول تاریخ میشد همین اصرار تحمیل الگوی یک ملت یا تمدن بر اقوام و ملل دیگر بوده است. مقاله با استناد به جنبش‌های ضد استعماری و دیگر حرکت‌های استقلال طلبانه جنگ جهانی دوم به بعد نتیجه‌گیری می‌کند که غرب بایستی این درس را گرفته باشد که تحمیل الگویش بر مابقی جهان امری غیر ممکن است. در مقابل آنچه که ضامن صلح، ثبات و آزادی در جهان می‌شود حضور تنوع در عرصه بین‌المللی می‌باشد:

«در این روند بین‌المللی به سوی تنوع، ایران نیز بنوبه خود سهمی داشته است. پانزده سال پیش، خیلی‌ها تصور می‌کردند که ایران تنها یک بیدق غربی است. کسی انتظار نداشت که ایران در نبرد نفت - که بزرگترین عقب‌نشینی اقتصادی غرب را در سالهای پس از جنگ دوم بدنبال داشت - نقش گرداننده اصلی را بر عهده گیرد. از این مهم‌تر خودداری ایران از اتخاذ الگوی پیشرفت خود از غرب یا شرق بوده^۱».

پس از طرح این که ایران نه از غرب و نه از شرق حاضر شده الگو بگیرد، مقاله بنقل از «والت ویتمن راستو»، اقتصاددان آمریکایی و مشاور پرزیدنت کندی و بعداً جانسون، نقل می‌کند که در زمان ریاست جمهوری کندی (۱۳۴۰)، آمریکایی‌ها یک «الگوی کامل پیشرفت اقتصادی و تحول سیاسی» به ایران پیشنهاد می‌نمایند که از طرف رژیم ایران مورد قبول قرار نمی‌گیرد. همزمان با طرح الگوی غرب توسط آمریکا، روزنامه می‌نویسد که، اردوگاه شرق نیز توسط شوروی سناریوی راه پیشرفت غیر سرمایه‌داری را تهیه و بعنوان نسخه‌ای برای کشورهای در حال رشد تجویز می‌نماید که نتیجه آن پیدایش انواع و اقسام سوسیالیسم (عربی، آفریقایی، ملی، اسلامی، آسیایی) در جهان سوم بود. اما آن الگو نیز در عمل شکل دیگری از وابستگی ببار آورد. مقاله نتیجه‌گیری می‌کند این اراده ایران بر حفظ استقلال و عدم پذیرش الگوهای شرقی و غربی سبب شده که امروز اینسان مورد هجوم تبلیغاتی قرار گیرد. اما بنظر کیهان این حملات تصادفی نیست و در حقیقت بهایی می‌باشد که ایران بایستی برای استقلال رای خود پردازد:

«ایران هیچ یک از این انواع استعمار را نمی‌پذیرد و به همین سبب در دوران صلح داغ

نمی‌تواند عزیز دردانه محافلی باشد که در پی تحمیل الگوهای خود بر سراسر جهان هستند. از این روست که بعضی محافل علاقه‌مندند با بکارگرفتن قلم‌موهای غرض، تصویری جعلی از ایران ترسیم کنند.

خوب، این جزئی است از بهایی که باید برای استقلال فکر و عمل پرداخت. تنها سگ‌های دامن‌نشین می‌توانند دم تکان بدهند و نوازش شوند. ما چاره‌ای نداریم جز این که خودمان باشیم چون «خودمان» بودن ما هم برای بقای ملت‌مان لازم است و هم برای صلح جهان. اما در همان حال، وظیفه داریم که از حالت تدافعی بیرون آئیم و تصویر واقعی خود را به جهانیان بشناسانیم.^۱

این تحلیل، که بر اساس آن هدف غرب در انتقاد و از وضعیت حقوق بشر در ایران در حقیقت باز می‌گردید به این که ایران نخواستنه الگو و معیارهای غربی را بپذیرد، با پیام شاه در مرداد ماه ۱۳۵۶ بمناسبت سالگرد انقلاب مشروطه، بصورت محور دیگری برای پاسخگویی به غرب در می‌آید. شاه در پاسخ به انتقادات غربی‌ها در مورد فقدان آزادی و نقض حقوق بشر در ایران در پیامش صراحتاً اظهار می‌دارد که ایران دموکراسی وارداتی (غربی) را نمی‌پذیرد:

«لازم به تذکر نیست که دموکراسی فقط با آن مفهومی که امروز در ایران دارد می‌تواند برای کشور و ملت ما ارزنده و ثمربخش باشد، زیرا که تنها این دموکراسی است که پاسخگوی نیازهای مادی و معنوی جامعه ایرانی و هماهنگ با ارزشها و موازین فرهنگی و مدنی آن است.

برای ما دموکراسی یک کالای وارداتی نمی‌تواند باشد، زیرا ملت ما با سابقه دیرین تمدن و فرهنگ خود بهتر از هر کس می‌تواند راهی را که به اعتلا و سعادت آن منتهی میشود تشخیص دهد و برگزیند.

از نظر ما آن نوع دموکراسی که مرادف با هرچ و مرج و از هم گسیختگی موازین و ضوابط اجتماع باشد قابل قبول نیست و اصولاً اعتقاد ما بر این است که چنین دموکراسی برای هیچ جامعه دیگری نیز نمی‌تواند نتیجه مطلوبی بیار آورد.^۲

شاه در جریان سخن رانیش بهنگام دریافت دکترای افتخاری از دانشگاه ورشو (لهستان) مجدداً بر روی حق انتخاب ملت‌ها و ابعاد مختلف دموکراسی تکیه می‌کند. با توجه به سخنان شاه، روزنامه کیهان در سرمقاله‌ای تحت عنوان «راه ایران: مقصد روشن است» نوشت:

۱ - همانجا.

۲ - رستاخیز، ۱۵ مرداد ۱۳۵۶.

«این تصور که بشریت تنها دو الگوی «شرق» و «غرب» را برای انتخاب در برابر دارد، برآستی دیگر نمی‌تواند هوا خواهانی داشته باشد. هر ملت نه تنها حق بلکه وظیفه دارد که راه خود را بیابد و بدین‌سان است که به غنی‌تر کردن مجموعه تجربیات انسانی کمک می‌کند.»^۱

چند روز بعد در مقاله دیگری کیهان مجدداً بحث مینماید که حقوق بشر بصورت سرپوشی در آمده برای تحمیل نظر سیاسی خاصی:

«مسائل مربوط به حقوق بشر، بهرحال، جنبه سیاسی دارد. اما این مسائل را نباید به سطح سیاست‌های روز تنزل داد و یا به صورت وسیله‌ای برای مانورهای خاص در مناسبات بین‌المللی درآورد. دفاع از اصول حقوق بشر نمی‌تواند به عنوان سرپوشی برای تحمیل این یا آن نظم و نسق سیاسی خاص بر کشورهای گوناگون بکار گرفته شود.»^۲

همانطور که پیشتر نیز گفته شد فلسفه اصلی این استدلال که در طول سال ۱۳۵۶ بارها مورد استفاده مقامات ایرانی و مطبوعات قرار گرفت این بود که ایران الگوی خاص خود را دارد. الگویی که نه از شرق و نه از غرب الهام یافته بود بلکه شالوده آن از طرف شاه و بر اساس ویژگیهای ایران شکل گرفته بود. هدف غرب از حمله به ایران که با طرح مسئله حقوق بشر شروع شده بود، این بود که الگوی خود را به همراه ارزش‌ها، معیارها و ملاک‌هایش تحمیل نماید. اما در مجموع بیشترین واکنش‌ها در قبال انتقاد از وضعیت حقوق بشر در ایران خلاصه می‌گردید در دو استدلال دیگر. یکی این که ایران بسبب سیاست‌های نفتی‌اش خشم غرب را برانگیخته. و دیگری این که غربی‌ها از پیشرفت‌های صنعتی ایران به خشم آمده و حسادت می‌ورزند. کیهان، بعنوان مثال در مقاله‌ای تحت عنوان «چرا در غرب بشکن می‌زنند و شادی می‌کنند؟» می‌نویسد:

«خبر خاموشی‌های مکرر برق در ایران، ظاهراً سبب شده است که بعضی کلبه‌های احزان در غرب به صورت گلستان در آید. محافل غربی با شور و شوق خاص از دشواریهای ما که ناشی از کمبود برق است سخن می‌گویند. مطبوعات اروپای

۱- کیهان، ۶ شهریور ۱۳۵۶.

۲- کیهان، ۱۰ شهریور ۱۳۵۶.

باختری و آمریکای شمالی، مانند نوازندگان که یک رهبر نامریی هدایتشان می‌کند، هر یک به نحوی در این زمینه بشکن می‌زنند و پای می‌کوبند.^۱

مقاله ادامه می‌دهد که چگونه مطبوعات غربی در بوق و کرنا می‌دمند که مشکلات ایران ناشی از این است که این کشور لجاجت بخرج می‌دهد و علیرغم نظر و «نصیحت غرب» که ایران «گل و بلبل» مستعد کشاورزیست و نه صنعتی شدن، گام در راه اخیر بر می‌دارد.

«البته سرزمین گل و بلبل و دارای ذخایری نفتی نیز بود و هست. ذخایری که می‌بایست غارت شود تا آسمان ابر آلود اروپای غربی از دود کارخانه‌ها انباشته شود. بله، اصولاً یک کشور عقب مانده آسیایی که مردم آن چشم زاغ و بلوند نیستند، غلط کرده است که هوس صنعتی شدن در سر پیوراند.

وقتی که اوپک توانست قیمت‌های بهتری برای نفت خود به دست آورد، صفحه خط خورده غرب صدای تازه‌ای بیرون داد: ایران باید در آمدنفتی خود را مانند بعضی شیخ نشین‌ها خرج کند و به صورت زباله‌دان بزرگی برای انواع کالاهای غربی در آید. اما رفتن بدنبال صنعتی شدن، هم چنان یک گناه نابخشودنی باقی ماند.

خوب آیا این همه شور و شغف و پایکوبی و دست افشانی در غرب کاملاً تصادفی است؟ آیا همه این ماجرا نشانه خرابکاری حساب شده محافل امپریالیستی علیه ایران نیست؟^۲ آیا در سراسر غرب یک وجدان بیدار باقی نمانده است که پرسد: آیا فروش زباله بجای کالا و قالب کردن حقه بازی بنام تکنولوژی، نشانه انحطاط نمایی غرب نیست؟.....

ما نه چشم زاغ هستیم، و نه بلوند و نه نژادپرست، اما بخوبی می‌دانیم که می‌توانیم راه خود را ادامه بدهیم.^۳

شاه در مصاحبه بعدی خود در سال ۱۳۵۶، «مسئله حسادت غربی‌ها از پیشرفت‌های ایران» را یکی از محورهای اصلی مصاحبه‌اش قرار می‌دهد. در این مصاحبه که با سردبیر کیهان انجام می‌شود، در پاسخ سؤالی مبنی بر صورت گرفتن بحث‌های گوناگونی، بالاخص در خارج از کشور، پیرامون تنگناهایی که در راه صنعتی شدن و پیشرفت‌های ایران بوجود آمده پاسخ می‌دهد:

«بعضیها (غربی‌ها) حتی نسبت به نفس کشیدن ما (هم) حسادت می‌کنند چه رسد به

۱- کیهان، ۱ شهریور ۱۳۵۶.

۲- ناکید از ماست.

۳- همانجا.

بالا رفتن سطح مصرف مردم ما. مثلاً شادی می‌کنند برق تهران خاموش شده است. خوب مسبب این کی بود؟ خود همانهایی که شادی می‌کنند. این خیلی عجیب است که نسبت به یک مملکت تا این حد حسادت وجود داشته باشد. سابق همانطور که گفتم، شاید می‌توانستند به این مملکت زور بگویند و حالا نمی‌توانند و در نتیجه سعی می‌کنند عقده خود را جور دیگری نشان بدهند. چرا مردم ایران نباید بیشتر مصرف کنند؟

چطور فرانسوی می‌تواند سالی ۸۷ کیلو گوشت بخورد و آمریکایی هم سالی ۱۳۰ کیلو گوشت مصرف کند اما وقتی ایرانی می‌خواهد به سطح مصرف گوشت در اروپا نزدیک شود، فوری می‌گویند: تو حق نداری غذا بخوری. ما این را قبول نمی‌کنیم.^۱

حمله شاه به غرب که به دلیل حسادت از پیشرفت‌های ایران، رژیم او را مورد حمله قرار داده‌اند طبیعتاً موج جدیدی در رسانه‌های گروهی پدید می‌آورد. کیهان در یاداشتی بر مصاحبه شاه تحت عنوان «از نسل خو کرده به شکست تا نسل خو کرده به موفقیت» می‌نویسد:

«این روزها اندیشیدن به پیشرفت بیشتر ایران و تصور این که کشور ما می‌تواند به بالاترین قله‌ها برسد کار دشواری نیست. بسیاری از ایرانی‌ها، حتی اگر بر اساس سنت، غرولند بکنند و با روش فیلسوفان کلبی از آینده سخن بگویند، ته دلشان احساس می‌کنند که ایران واقعاً می‌تواند به هدف بلند پروازانه‌اش که تبدیل یک ملت روستایی - کوچی به یک ملت امروزی و پیشرو است، برسد. مخالفان ایرانی نیز، بررغم حسدورزی‌ها و مضمون سازی‌های نژادپرستانه موروثی، می‌دانند که ایران یکی از معدود کشورهای در حال رشد است که یک شانس واقعی برای پیوستن به جرگه کشورهای پیشرفته دارد.^۲»

آیندگان نیز در سرمقاله‌ای تحت عنوان، «شاه و ملت، فرمانده و سرباز»، مخالفت غربی‌ها و حسادت آنها را از پیشرفت‌های ایران انگیزه انتقاد در غرب از ایران می‌داند:

«ما را به چیزی نمی‌گرفتند (غربی‌ها) و در خور آن نمی‌دانستند که در سرنوشت کشورمان حق سخن گفتن داشته باشیم چه رسد به آنکه در باشگاه قدرتها عضویت داشته باشیم؛ به قول شاهنشاه حتی یک ذوب آهن مفلوک را از ما دریغ می‌داشتند^۳ و

۱ - کیهان، ۲۱ شهریور ۱۳۵۶.

۲ - کیهان، ۲۱ شهریور ۱۳۵۶.

۳ - اشاره به قسمتی از مصاحبه شاه با روزنامه کیهان که در آن او می‌گوید غربی‌ها حاضر نبودند حتی یک ذوب آهن کوچک و مفلوک به ایران بفروشند (بمنظور جلوگیری از توسعه صنعتی و پیشرفت ایران).

به دلسوزی می گفتند آهن و فولاد فضای شاعرانه این سرزمین گل و بلبل را می آید!

لیکن امروز فرماندهی داریم که ایران را چیزی کمتر از یک کشور طراز اول «یک کشور درجه یک» نمی خواهد.....

البته تنگ چشمانی که می کوشند هر سانحه‌ای را که در این راه بر ما می گذرد به عنوان یک شکست و اتمود کنند، بسیارند؛ وعده دیدار ما با اینان چند سال دیگر در آستانه تمدن بزرگ!

در این رهگذر، ما انتظار طعنه‌ها و کینه توزیهای بیشتری از سوی کسانی داریم که به علل بسیاری ایرانی را نه تنها نیرومند نمی خواهند، بلکه زبون و در یوزه می خواهند. لیکن از هم اکنون پیداست که چه کسی در آینده به ریش دیگری خواهد خندید!

اگر چه یکی از مخاطبین اصلی این کنایه‌ها و ناسزاها آمریکائیان می بودند، اما کمتر صراحتاً نامی از آنها برده میشد. نوشته «در زیر نقاب دفاع از حقوق بشر» یکی از موارد معدودی میباشد که آمریکا مستقیماً و بالصراحه مورد حمله قرار می گیرد:

«جنگ‌های خانگی و برادر کشی‌هایی که اینک در بسیاری از گوشه و کنار جهان برپاست و بیشتر آنها ناشی از عمل و سیاست استعمارگران نو است تا برای فروختن هر چه بیشتر سلاحها، تغذیه از لاشه‌های بجا مانده و گل آلود کردن آب برای گرفتن ماهی است، مردم صلح خواه و انسان دوست جهان را رنج می دهد. ارتکاب غریبی‌ها به این همه جنایات و ده‌ها نمونه نظیر آنها و بدتر از آنها که حتی خیلی از آنها طی همین سی سال اخیر از سوی این سوداگران مرگ و کفتاران و مردار خواران رخ داده است، حقیقتاً بی شرمی می خواهد که حالا در قالب پیغامبران صلح و ناجیان و طرفداران آزادی آدم و انسان دوستی ظاهر شده، کوس و کرنا بردارند که حقوق بشر پایمال شده است.....»

بیا بییم دیدگاه غرب را از چند نقطه نظر مورد بحث قرار دهیم و چند نمونه از روش آنان را در امور معیشتی بیان کنیم تا معلوم گردد که مکتب داران قلابی انسانیت و طرفداران حقوق بشر خود چگونه عمل می کنند و چه سرمشق‌هایی را می خواهند به بقیه جهان بیاموزند.

در حال حاضر حرص و آز و زیاده طلبی چشم بسیاری از غربیان را کور کرده است که دیگر غیر از خودکسی را نمی بینند و اگر توانایی داشته باشند نمی خواهند غیر از آنها کسی دیگر روی کره زمین زندگی کند، بهمین دلیل اگر جهانی را هم در بست برای آنها بگذارند و داشته باشند باز راضی نخواهند بود.

طبق آمارهای رسمی منتشر شده، اینک یک آمریکایی معادل پانصد بنگلادشی و سودانی مواد خوراکی، پوشاک، کالاهای مصنوعی و مصرفی را منهدم می‌کند! آمریکایی به سگش استیک^۱ و به گربه و خوکش شیرگاو تازه می‌خوراند! هنوز دو بیست و پنجاه میلیون آمریکایی معادل ۳ میلیارد جمعیت بقیه جهان مصرف می‌کنند و این مصرف حاصل دست رنج مردمان فقیر و محروم جهان است. بعنوان مثال، تنها روزانه ۲۰ میلیون بشکه نفت وارد می‌کنند که از منابع ملتهای خاورمیانه و غیره است. بر همین روال در سایر زمینه‌های رفاهی هم آمریکا و اروپای غربی از پر مصرف‌ترین، پردرآمدترین و کم‌کارترین ملل عالم می‌باشند و جالب اینست که این مدافعان حقوق بشر خود را سنبل آزادی، دموکراسی و بسیاری از این سبکهای مردم فریب هم می‌دانند.

آیا حقوق بشر معنیش این است که من تا روز قیامت فقیر بمانم و تمام منابع انسانی، طبیعی، کانی و تمام دست رنجم را تو ببری، قوت لایموت نداشته باشم و تو هر روز رفاه بیشتر و کار کمتر داشته باشی، استیک را از لذیذترین گوشت‌ها تهیه کنی..... در بهترین خانه‌ها و آپارتمانها زندگی کنی،..... خلاصه از همه مواهب برخوردار باشی ولی من حق نداشته باشم که تن پوش و پاپوش و لقمه نانی داشته باشم؟

آیا معنی حقوق بشر این است که یک فرد بنگلادشی و سودانی درآمد سرانه‌اش حتی به ۴۰ دلار هم در سال نرسد و تو طالب در آمد سرانه شانزده هزار دلار در سال باشی؟ آیا حقوق بشر معنیش براه انداختن جنگ‌های خانگی است و کشتن میلیون‌ها آدم و برخوردار شدن از مواهب آن؟

آیا آزادی از نظر شما بی‌سواد ماندن بچه‌های بقیه جهان است و بهره‌مندی شما از بهترین دانشگاهها و مدارس پر هزینه در نقاط مختلف شهرها، بتان و روستاها؟

آقای وزیر خزانهداری آمریکا، تمام درآمد نفتی ایران در طی سال مالی معادل در آمد یک شاخه از تولیدات «جنرال موتورز» شما نیست..... چگونه ایران در سال ۱۹۸۰ با رقمی معادل ۳۲ میلیارد دلار درآمد نفتی که قسمت اعظم آن را از کشور شما کالا..... می‌خرد، می‌تواند برای اقتصاد غرب مشکل فراهم کند؟.....

شما همه چیز دارید، فقط به چند چیز بد عادت کرده‌اید.....: ۱- مفت خوری ۲- ارزان خوری و گران فروشی ۳- فقیر کردن طرف معامله ۴- نمک نشناسی و گربه صفتی ۵- بی‌گدار به آب زدن و دسیسه کردن در کار دیگران که گاهی هم برایتان گران تمام می‌شود و مایه آبروریزی شما می‌گردد.

در حال حاضر از جامعه ۲۵۰ میلیون آدم (آمریکا)، چهل میلیونش طبق آمارهای رسمی منتشر شده بیمار روانی است، ۲۰ میلیونش جانی‌های ثبت شده است و بیش از ۵۰ درصد پزشکان شما معتاد و آلوده به مواد مخدر هستند و نسبت پزشکان آلوده به مواد مخدر به سایر مردم‌تان بین ۳۰ تا ۶۰ برابر است.

اگر شما آتشتان برای آزادی انسان‌ها، برابری انسانها، حقوق انسانها خیلی تند است، بهتر است نگاهی به موقعیت اقلیت‌های قابل توجهی مثل سیاهان، سرخ‌پوستان و سایر گروه‌هایی که زیر پنجه‌های بیرحم طبقات سرمایه‌دار و ذینفوذ آمریکائی نفس‌های واپسین را طی می‌کنند بیندازید.

لابد پاسخ می‌دهید که اینها همه از نشانه‌های آزادی و دموکراسی سیاسی است. لابد اینها هم از رشحات حقوق بشر است، ممکن است که من معنی این کلمه را درست نمی‌فهمم چون اگر همان معنی را که من از آن دریافته‌ام، اگر شما هم درک کرده بودید با هم اختلاف نظری نداشتیم. اگر حقوق بشر این چیزهاست و این اعمال است که تا حالا انجام داده‌اید، پس یقیناً بدانید که اسم آنها را عوضی بیان میکنید و باید به لغت و معنی و فرهنگ علوم سیاسی مراجعه کنید، چون این گونه اعمال و روش‌ها، جنایت است و به کسانی که این اعمال از شان سر می‌زند جانی می‌گویند!»

اتهام «نژاد پرستی»، «سعی در تحمیل الگوی خود»، «حسادت از پیشرفت‌های ایران»، «نارضایتی از سیاست مستقل ملی ایران در قبال استعمار»، از جمله ایراداتی بودند که کراراً نسبت به غرب (بالاخص آمریکا) در رسانه‌های گروهی ایران از خرداد تا اواخر آبان ماه آن سال ظاهر می‌شوند. همانطور که گفته شد این حملات در حقیقت واکنش رژیم در قبال انتقاد غربی‌ها بالاخص آمریکایی‌ها در قبال وضعیت حقوق بشر در ایران می‌بود. اما بیشترین تاکید بر روی مسئله نفت بود و این که انتقاد غربی‌ها از وضع حقوق بشر در ایران در حقیقت واکنشی در قبال تلاش و موفقیت رژیم ایران در بالا بردن بهای نفت در اوپک و تحمیل سیاست نفتی خود به جهان غرب می‌بود. شاه در مصاحبه سوم خود در آن سال و در آستانه سفرش به واشنگتن در آبان ماه مجدداً مسئله «نفت و حقوق بشر» را پیش می‌کشد. در پاسخ به سؤال خبرنگار که از وی می‌پرسد «چرا فکر می‌کنید که به پلیس مخفی و سازمانهای اطلاعاتی نظیر ساواک در ایران یا در کره جنوبی بخاطر شکنجه و رشوه خواری حمله می‌شود در حالی که (ک - جی - بی) شوروی و (دی - جی - ای) کوبا تقریباً نادیده گرفته میشوند؟»، شاه پاسخ می‌دهد:

«این سؤالی است که من همیشه از خودم می‌کنم و امیدوارم شما بتوانید پاسخی به

این سؤال بدهید.

در تمام جبهه‌ها ما مورد حملات شدید قرار گرفته‌ایم و ما جزا از ۴ سال پیش آغاز شد که ما در مورد نفت صحبت و اقدام کردیم. اکنون شما و اروپائیا آنچه را که ما مدتها بود می‌گفتیم کلمه به کلمه بازگو می‌کنید.....^۱

واکنش دیگر رژیم نسبت به اتهام نقض حقوق بشر در ایران در آستانه روز جهانی اعلامیه حقوق بشر (۱۹ آذر) ظاهر گردید. دکتر محمد باهری دبیر کل حزب رستاخیز در حمله شدیدی به استعمار، غرب را متهم نمود که حقوق بشر را دستاویزی برای دخالت در امور ایران قرار داده است. او که در جریان یک گردهمایی حزبی سخنرانی می‌نمود نخست ادعای جاری روز را مطرح نمود که ایران نخستین کشوری بوده که اصول حقوق بشر همواره در سرلوحه تمدنش قرار داشته است:

«محتوای فرهنگ نظام شاهنشاهی مجموعه‌ای از فضایل انسانی و بشری است که جزئی از این فرهنگ و فضایل انسانی اعلامیه حقوق بشر است هزارها سال قبل از این که اعلامیه حقوق بشر در اواخر قرن ۱۸ در فرانسه به تصویب برسد ملت ایران مندرجات و اصول اعلامیه حقوق بشر را پذیرفته و عمل کرده است و در طول تاریخ سابقه ندارد که ایرانی هیچ محدودیت غیر معقولی را نسبت به آزادیها پذیرفته یا قبول کرده باشد ملت ما هیچگاه از حقوق بشر بعنوان یک ماسک برای پوشاندن چهره خود استفاده نکرده است ایرانی هرگز اعتقاد به حقوق بشر و مفاهیم عالی این حقوق را وسیله دخالت در امور کشورهای دیگر قرار نداده است با اینحال حقوق بشر که سرلوحه افتخارات نظام شاهنشاهی جامعه ایرانی است در این روزها وسیله تجاوز و تعدی به حیثیت و افتخارات ملی ما قرار گرفته است و آنهائیکه می‌خواهند به مرزهای حرمت و اعتبار ملی ما تجاوز کنند برای حصول به مقاصد نامشروع خود مسئله حقوق بشر را مستمسک قرار می‌دهند...»^۲

سناتور تربتی رئیس کمیته پارلمانی دفاع از حقوق بشر نیز در نطقی بمناسبت سالروز حقوق بشر (در مجلس سنا) اعلام می‌دارد که یکی از اهداف این کمیته عبارتست از «مقابله با سازمانها و گروههایی که عنوان حقوق بشر را پوششی برای اجرای

۱- رستاخیز، ۱۸ آبان ۱۳۵۶.

۲- تاکید از ماست.

۳- رستاخیز، ۲۰ آذر ۱۳۵۶.

اغراض و مقاصد سوء خود قرار می دهند.^۱

در پایان این فصل، شاید این پرسش مطرح گردد که شاه، دولتمردانش و مطبوعات ایران در آن مقطع واقعاً تا چه میزان به آنچه که می گفتند اعتقاد داشتند: که انتقادات وارد شده پیرامون نقض حقوق بشر و فقدان آزادی های اولیه در ایران در حقیقت توطئه سازمان یافته ای بود از طرف استعمار و امپریالیزم در جهت مقابله با، وزیر فشار قرار دادن رژیم شاه بواسطه سیاست های نفتی و پیشرفت های چشم گیر آن در زمینه تبدیل ایران به یک قدرت صنعتی؛ سیاست مستقل ملی ایران، و..... آیا دولتمردان و مطبوعات ایران واقعاً نتوانسته بودند درک کنند که تاکید بر حقوق بشر، بخشی از سیاست خارجی حکومت جدید آمریکا می بود در سطح بین المللی و تنها فکری که به مخیله طراحین این سیاست خطور نکرده بود، گرفتن انتقام از ایران و شاه بود؟

در پاسخ بایستی اشاره داشت که اینطور نبود که مقامات و مطبوعات رژیم ایران از آنچه که در صحنه روابط بین المللی بالاخص در رابطه با آمریکا می گذشت کاملاً بیگانه بوده باشند. در اوایل این فصل توضیح داده شد که تاکید حکومت جدید نسبت به موضوع حقوق بشر و تبعات و مشکلاتی که این سیاست در روابط واشنگتن با متحدینش بوجود آورده بود، از جمله موضوعاتی بود که توجه زیادی را در مطبوعات ایران به خود جلب نموده بود. اما همانطور که پیشتر نیز پیرامون روانشناسی «فرضیه های توطئه» ذکرش رفت، طبیعت این گونه تخیلات بگونه ایست که کمتر با منطق و واقعیات سروکار پیدا می کنند. به عنوان مثال، دردها سرمقاله، تحلیل، سخن رانی و مصاحبه هایی که در سال ۱۳۵۶ از طرف شاه یا مقامات ارشد رژیم و مطبوعات صورت می گیرد، حتی محض نمونه یکبار هم این سوال ساده مطرح نگردد که اگر نظر رژیم ایران و شاه واقعاً درست می بود و انگیزه غربی ها در انتقاد از رژیم او بواسطه نفت میبود، در این صورت و علی القاعده این حملات میبایستی در سال ۱۳۵۲ که بهای نفت چهار برابر شد صورت می گرفت و نه

چهارسال بعدش. چه رسد به سؤال مهم‌تر که نقش ایران در افزایش بهای نفت تا چه میزان بوده است.

ایضاً، این ادعای رژیم که انتقادات وارده نسبت به نقض حقوق بشردر ایران، ناشی از حسادت غربی‌ها از پیشرفت‌های اعجاب‌انگیز ایران می‌بود، به همان میزان سؤال برانگیز است. نه تنها کسی در غرب این اعتقاد را پیدا نکرده بود که ایران قدرتی صنعتی شده است، چه رسد به این که بواسطه «این گناه» برغم مقامات ایرانی، غربی‌ها دچار حسادت و کینه‌گشته و به بهانه نقض حقوق بشردر ایران خواسته باشند تا حسادت خود را نشان دهند.

فی الواقع رژیم و مطبوعات ایران در پاسخ به گزارشاتی که از نقض حقوق بشر در ایران منتشر می‌گردید از همه چیز و همه کس، از گران شدن نفت و ارزان شدن طلا، معتاد بودن پزشکان آمریکایی و سقوط اخلاقی غرب، پایمال شدن حقوق سرخ‌پوستان و مورد تبعیض قرار گرفتن سیاه‌پوستان، سعی غرب در تحمیل الگوی خود به جهان، تاریخ برده‌داری در غرب و استثمار جهان سوم توسط امپریالیزم، غارت کشورهای تحت سلطه توسط استعمار قدیم و جدید، سیاست مستقل ملی ایران و خشم ابر قدرتها از این سیاست، سعی غربی‌ها در جلوگیری از این که ایران دارای ذوب آهن شود و... سخن می‌راندند الا موضوع اصلی گزارش: این که آیا اتهامات وارده حقیقت داشته یا خیر؟ آیا افرادی که در این گزارش یا آن یکی آمده بود که توسط ساواک دستگیر شده بودند واقعیت داشت یا خیر؟ آیا ادعای کاربرد شکنجه توسط «ساواک» که از طرف این گروه یا آن سازمان بین‌المللی عنوان شده بود حقیقت داشت یا خیر؟ در عوض انبوهی از مطالب و مسائل فلسفی، تاریخی، اجتماعی و اعتقادی، بشرحی که دیدیم، در مطبوعات به چاپ می‌رسید. به نظر می‌رسد که صرف تکرار قادر است «فرضیه‌های توطئه» را، ولو هر قدر ذهنی باشند، بتدریج برای مطرح‌کنندگانش مبدل به واقعیاتی خدشه‌ناپذیر سازد. در این که مسئولین رژیم شاه تا چه حد به استدلال‌هایی که در پاسخ به انتقادات محافل غربی نسبت به نقض حقوق بشر در ایران وارد می‌ساختند اعتقاد داشتند ممکن

است بتوان تردیدهایی پیدا نمود. اما در مورد اعتقاد شاه به این استدلال‌ها کمتر
میتوان تردیدی داشت.^۱

www.KetabFarsi.com

www.KetabFarsi.com

فصل پنجم

فضای باز سیاسی

حملات و ناسزاهای رژیم و رسانه‌های گروهی به غرب پیرامون حقوق بشر صرفاً یک روی سکه واکنش ایران بود. روی دیگر سکه، که به مراتب مهم‌تر و اساسی‌تر می‌بود، تغییرات سیاسی بود که نسبتاً سریع چهره ایران را دگرگون نمود. برای درک عمق و جدی بودن این اقدامات کفایت در ابتدا به تغییراتی که در وضعیت زندانیان سیاسی در طول سال ۱۳۵۶ داده می‌شود نظری اجمالی بیافکنیم.

قبلاً اشاره داشتیم که چگونه با شروع فعالیت‌های گروههای چریکی از اوایل دهه ۱۳۵۰ شمار زندانیان سیاسی در ایران ظرف کمتر از ۵ سال از چند صد نفر به چندین هزار نفر بالغ گردید. جدای از طبیعت مبارزات مسلحانه، دو عامل دیگر باعث این افزایش چشم‌گیر شده بود. نخست آنکه ساواک از اواخر سال ۱۳۵۲،

محکومیت‌های سبک (کمتر از ۲ سال) را کنار می‌گذارد. از اوایل سال ۱۳۵۳ محکومیت‌های سنگین ۱۰، ۱۵ سال و ابد برای متهمینی که عملاً اقدامی را مرتکب نشده بودند بسیار متداول می‌گردد. پایین‌ترین محکومیت برای زندانیان سیاسی ۳ سال می‌شود. یعنی متهمینی که جرمی بجز مطالعه کتاب و یا خواندن اعلامیه مخالفین نداشتند حداقل به ۳ سال زندان محکوم می‌شدند. عامل دوم عبارت بود از جلوگیری از آزادی زندانیانی که مدت محکومیتشان پایان رسیده بود. ساواک بتدریج پی برده بود که برخی از زندانیان سیاسی که در خلال سالهای ۱۳۵۲ - ۱۳۵۰ و در ارتباط با گروههای چریکی دستگیر و محکومیت‌های سبک یافته بودند، پس از رها شدن مجدداً به سمت این گروهها رفته‌اند. و اگر در ابتدا تماس آنها با گروههای چریکی در سطح پائینی میبود، پس از آزادی بصورت یک عضو موثر در می‌آمدند. از آنجا که تعقیب و مراقبت از تک تک زندانیانی که آزاد می‌شدند برای ساواک غیرممکن میبود و از طرف دیگر نیز ساواک نمی‌توانست کاملاً مطمئن شود که کدام زندانی پس از آزادی بسراغ فعالیت‌های مسلحانه خواهد رفت و کدام یک مسائل سیاسی را برای همیشه به کناری خواهد گذارد، لذا مسئولین امنیتی کشور راه حل ساده‌تر را برگزیدند و کلاً از آزاد نمودن محکومینی که مدت محکومیتشان پایان می‌رسید خودداری می‌نمودند. این رویه از اوایل سال ۱۳۵۴ بصورتی تقریباً همگانی اعمال گردید. زندانیانی که مدت محکومیتشان پایان می‌یافت با صدور «قرار باز داشت» مجدد توسط ساواک به زندان اوین انتقال می‌یافتند. ساواک در آنجا بند مخصوصی را به این گونه زندانیان اختصاص داده بود و در جمع زندانیان سیاسی آنان بنام «ملی کش» معروف شده بودند. شمار «ملی کش»ها تا اواخر سال ۱۳۵۵ نزدیک به یک هزار نفر بالغ گردیده بود.

مشکل دیگری که ساواک با آن مواجه بود ارتباط زندانیان سیاسی با خارج از زندان از طریق ملاقات کنندگانشان بود. علیرغم کنترل و تضيیقات زیادی در امر ملاقات، مع‌ذالک برخی از زندانیان موفق می‌شدند که از طریق ملاقات کنندگانشان با بیرون تبادل اطلاعات نمایند. تجربه به ساواک نشان داده بود که کانال ارتباطی عمدتاً

توسط بستگان جوانتر زندانیان (خواهر و برادر) برقرار می‌گردید. در اینجا نیز ساواک با محدود نمودن ملاقات به پدر و مادر و همسر مسئله را حل نمود. از اواسط سال ۱۳۵۴، باستثنا پدر، مادر و همسر، هیچ عضو دیگری از بستگان زندانی نمی‌توانست به ملاقات وی برود (البته زندانی می‌توانست با بستگان خود مکاتبه نماید). این تازه در مورد زندانیانی بود که محکومیتشان قطعی شده و در زندان قصر بسر می‌بردند. برای زندانیانی که در اوین بسر می‌بردند و یا مراحل بازجویی را در زندان «کمیته»^۱ می‌گذرانند اساساً ترتیبی برای ملاقات وجود نداشت. بازجویان و مسئولین زندان‌های اوین و کمیته بسیار بندرت اجازه ملاقات می‌دادند و بسیار اتفاق می‌افتاد که در عرض سال به زندانی ملاقاتی داده نشود.

کاربرد شکنجه نیز بطور وسیع و سیستماتیک در مراحل بازجویی صورت می‌گرفت. پس از دادرسی و صدور محکومیت بالطبع دیگر دلیلی برای شکنجه نمودن متهم وجود نداشت. اما در زندان نیز شکنجه بصورت تنبیه برای زندانیانی که از نظر مسئولین زندان مرتکب خطایی شده بود صورت می‌گرفت. وضع تغذیه زندانیان، بالاخص در زندان قصر که اکثریت آنان نگه‌داری می‌شدند، چندان تعریفی نداشت. اولیاء زندان برای تحت فشار قرار دادن زندانیان از قبول مواد غذایی توسط بستگان آنان خودداری می‌کردند و اجازه هم نمی‌دادند که زندانیان با هزینه شخصی خود بتوانند سفارش خرید دهند. وضع بهداشت و درمان نیز جالب نبود. در خواست‌های مکرر زندانی بیمار برای انتقال به بهداری زندان و رسیدگی غالباً بی‌نتیجه می‌ماند. زندانی‌ای که دچار عارضه‌ای می‌شد میبایست ساعت‌ها به انتظار بسر برد تا بالاخره پاسخی دریافت دارد. در هفته تعداد مشخصی زندانی بیمار به بهداری زندان رفته و ویزیت می‌شدند. اگر تعداد بیماران از مقداری که اولیاء زندان تعیین کرده بودند بیشتر می‌شدند، تعداد اضافی به بهداری زندان برده

۱ - «کمیته» عبارت بود از «کمیته مشترک ضد خرابکاری» که مشترکاً توسط ساواک، اطلاعات شهرستانی، ارتش و ژاندارمری در سال ۱۳۵۱ برای مبارزه با جریان‌های چریکی بوجود آمده بود. اگر چه «کمیته» مشترک بود، اما در عمل نقش اصلی را در تعقیب و مراقبت، دستگیری، بازجویی و تا حدود زیادی تعیین میزان محکومیت متهمین را ساواک بر عهده داشت. متهمین و دستگیرشدگان سیاسی نیز از سال ۱۳۵۱ در زندان «کمیته» که در حقیقت همان بازداشتگاه یا زندان موقت شهرستانی بود مورد بازجویی و شکنجه قرار می‌گرفتند.

نمی‌شدند.

وضع کتاب، مطالعه، استفاده از رسانه‌های گروهی نیز بر همین سیاق بود. در زندان اوین و «کمیته» که زندانیان مطلقاً از کتاب، نوشت افزار، روزنامه و مکاتبه با بیرون از زندان محروم بودند. تنها وسیله ارتباط آنها با دنیای بیرون آنهم فقط در زندان اوین یک دستگاه تلویزیون میبود. استفاده از رادیو، به دلیل امکان گرفتن رادیوهای بیگانه، اکیداً ممنوع بود. در زندان قصر ولی وضع بهتر بود. جدای از تلویزیون، زندانیان هر شب روزنامه دریافت می‌داشتند، بعلاوه مجاز بودند کتب درسی و علمی داشته باشند. تعدادی کتب غیر درسی نیز وجود داشت که البته یادگار سالهای قبل می‌بودند. اولیاء زندان دریافت کتب غیر علمی را ممنوع کرده بودند. افزون بر بعد تنبیهی این ممنوعیت، از نظر آنان علی‌الاصول هر کتابی که توسط زندانیان در خواست می‌گردید مضره و یقیناً حاوی مطالب نابابی بود.

اما همه این تضيیقات از اواخر سال ۱۳۵۵ بنحو باورنکردنی تغییر نمود. در ۱۲ بهمن آن سال روزنامه‌ها با تیر درشت نوشتند که «به امر شاهنشاه شکنجه در ایران دیگر به کار نمی‌رود.» کیهان در پاسخی به «سازمان عفو بین‌الملل» که در جدیدترین گزارش خود رژیم ایران متهم به «استفاده منظم از شکنجه» بر علیه بازداشت شدگان سیاسی نموده بود، نوشت:

«تردید نیست که در ایران، در گذشته مواردی از شکنجه وجود داشته است. تیمور بختیار،^۱ قاتل چکمه پوش، که از ارتش اخراج شد... به عنوان یک شکنجه‌گر بدنام شناخته شده بود. یکی از علل بیرون انداختن او همین مطلب بود. اما این اقدامات گذشته نباید به صورت یک «گناه اولیه» و بهانه‌ای برای حملات وحشیانه و تهمت بی اساس علیه ایران امروز به حساب آید.»^۲

در حالیکه سعی می‌شد کاربرد شکنجه بر علیه زندانیان در ایران را یادگیری از

۱ - تیمور بختیار یکی از نظامیان موثر در جریان کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ بود که فرماندار نظامی تهران در سالهای بعد از کودتا گردید. بختیار در این سمت وظیفه اصلی دستگیری و محاکمه بسیاری از مخالفین رژیم را بر عهده داشت. آن قسمت از فرمانداری نظامی که به ریاست بختیار در امر قلع و قمع مخالفین رژیم قرار گرفته بود بعدها تبدیل به سازمان اطلاعات و امنیت کشور گردید و بختیار نیز بالطبع به عنوان اولین رئیس ساواک انجام وظیفه می‌نمود. بختیار در سال ۱۳۴۱ به دنبال اختلافاتی با شاه بر سر قدرت از کشور خارج شد و به بیروت رفت. از آنجا بعد از مدتی به عراق می‌رود و سعی در شروع مبارزه با رژیم می‌نماید که بدست عوامل ساواک در داخل خاک عراق به قتل می‌رسد.

۲ - کیهان، ۱۲ بهمن ۱۳۵۵.

گذشته به حساب آورده و گناه آنرا برگردن تاریخ و به پای «تیمور بختیار» که ۱۵ سال پیش از ایران خارج شده بود بنویسند، دو روز بعد از اعلام توقف شکنجه در ایران، روزنامه‌ها با تیتراژ درشت نوشتند «زندانیهای ایران برای دیدار افراد بیطرف باز است». از ذکر بهبود در جزئیات وضع زندان (بهداشت، تغذیه، درمان، امکانات بیشتر و جدید برای زندانیان، اجازه مجدد ملاقات به بستگان درجه اول، ورود کتاب، توقف تنبیه و شکنجه و در می‌گذریم) چه این تغییرات اگرچه مهم بودند، اما در مقایسه با موج آزاد نمودن زندانیان که آغاز گردید از اهمیت چندانی برخوردار نبودند.

همه ساله بمناسبت‌های خاص، شماری از محکومین دادگاههای نظامی کشور توسط شاه مورد عفو قرار می‌گرفتند. مشخص‌ترین و متداولترین این مناسبت‌ها عبارت بودند از روز ۲۸ مرداد (سال روز کودتایی که منجر به سقوط حکومت دکتر مصدق و بازگشت شاه به کشور در سال ۱۳۳۲ می‌شود)؛ چهارم آبان (روز تولد شاه) و عید نوروز. در مواردی نیز به مناسبت نهم آبان (روز تولد پسر شاه ولیعهد سابق) عفو صورت می‌گرفت. محکومین سیاسی در کل بخش کوچکی از متهمین دادرسی ارتش را تشکیل می‌دادند. مابقی متهمین، عبارت بودند از قاچاقچیان مواد مخدر، اسلحه، سارقین مسلح و اعضاء نیروهای مسلح و قوای انتظامی که مرتکب جرمی می‌شدند. اصولاً عفو شامل زندانیان غیر سیاسی میشد؛ زیرا بسیاری از زندانیان سیاسی تقاضای عفو نمی‌کردند. آنهایی هم که تقاضا می‌کردند، بدون موافقت ساواک عملاً شانسی برای آزادی نداشتند. در حالی که سالیانه معمولاً چند صد نفر مورد عفو قرار می‌گرفتند، شمار زندانیان سیاسی که از این طریق آزاد میشدند انگشت شمار بود و فی الواقع برای یک سال، مجموعاً به تعداد انگشتان یک دست هم نمی‌رسید. جمع زندانیان سیاسی که بین سالهای ۱۳۵۵ - ۱۳۵۰ بمناسبت سال روز ۲۸ مرداد، ۴ آبان و عید نوروز مورد عفو قرار گرفته بودند بزحمت به رقم ۳۰ نفر می‌رسید. اما به یکباره از بهمن ماه سال ۱۳۵۵ وضع تغییر نمود. اولین نشانه از تغییر در ۱۴ بهمن صورت گرفت که طی آن روزنامه‌ها با تیتراژ درشت و عکس بزرگ صفحه اول از زندانیان آزاد شده، خبر آزادی ۶۶ زندانی «ضد

امنیتی^۱ را اعلام داشتند. آزادی آنها با «عفو ملوکانه» به مناسبت پنجاهمین سال شاهنشاهی پهلوی و رفع خطر از شاهنشاهی^۲ صورت گرفته بود.

سال ۱۳۵۶ سیل آزادی زندانیان سیاسی در بند را با خود به همراه آورد. اگر آزادی ۶۶ نفر زندانی قبلی با به اجراء گذاردن نمایشی دال بر به اصطلاح «ندامت و پشیمانی زندانیان از اعمال گذشته آنها همراه بود» (بصورت تجمع در یک سخنرانی توسط یکی از زندانیان آزاد شده و غریو سپاس - سپاس زندانیان نسبت به شاه)، در سال ۱۳۵۶ رژیم حتی زحمت چنین خیمه شب بازیهای را هم به خود نمی داد.

اولین موج در سالروز ۲۸ مرداد برآه افتاد. در حالی که در سالهای قبل، شمار عفو شده‌ها بمناسبت این روز به ۲ الی ۳ نفر و حداکثر ۵ نفر نمی رسید، در این سال ۳۴۳ زندانی سیاسی مورد عفو قرار گرفته و از زندان آزاد شدند. این رقم به تنهایی چندین برابر تمامی زندانیان سیاسی بود که در طول ۳۶ سال حکومت شاه از زندان آزاد شده بودند. البته موج زندانیان توده‌ای را که با لورفتن سازمان نظامی حزب در سال ۱۳۳۴ دستگیر و بسیاری از آنها بعداً مورد عفو قرار گرفتند را بایستی مستثنی نمود.

موج بعدی ۲ ماه بعد بمناسبت ۴ آبان بود. به مناسبت این روز، ۱۳۱ زندانی سیاسی دیگر نیز آزاد شدند. نکته جالب در این بود که بنظر می‌رسید رژیم برای آزادی زندانیان سیاسی با کمبود «مناسبت» مواجه شده‌است. با گذشت ۴ آبان عملاً مناسبت دیگری نبود، در حالی که ساواک به سرعت پرونده‌های منتهمین سیاسی دیگری را نیز آماده استخلاص می نمود. اما رژیم در میان ناباوری مخالفین، «مناسبت»های جدید ابداع نمود. اولین آن ۱۹ آذر، روز جهانی صدور اعلامیه حقوق بشر بود. بعدی ۲۴ اسفند (سال روز کودتای رضاخان در سال ۱۲۹۹)، و بالاخره ۲۷ اسفند سال روز تولد رضاشاه. در این سه مناسبت «جدیدالتاسیس» بترتیب ۲۱، ۴۰ و ۲۶ تن دیگر از زندانیان سیاسی آزاد شدند. بدین ترتیب در عرض

۱ - رژیم معتقد بود که در ایران زندانی سیاسی وجود ندارد و کسی بواسطه عقیده در زندان نگهداری نمی شود. بنابراین زندانیان سیاسی را محکومین یا متهمین «ضد امنیتی» اطلاق می کردند که به علت ارتکاب جرائمی که نظم و امنیت کشور را مختل می نموده و یا به خطر می انداخته می بایستی در زندان به سر برند.

۲ - مفصود از دفع خطر، واقعه تیراندازی به شاه در ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ طی بازدیدش از دانشگاه تهران می بود که علیرغم شلیک چند تیر به طرف شاه توسط ضارب، ناصر فخرایی، وی از مهلکه جان به سلامت می برد.

سال ۱۳۵۶، ۵۶۱ زندانی سیاسی آزاد شدند. بعلاوه قرار بازداشت کلیه «ملی کش» ها نیز لغو شده و گروه گروه آزاد شدند.

سازمانهای بین‌المللی ناظر بر حقوق بشر و وضعیت زندانیان سیاسی نیز که علیرغم اصرار و تکرارهای فراوان قبلاً اجازه نیافته بودند از زندانهای ایران باز دید کنند پس از سالها انتظار راهی ایران شدند. در خرداد ماه (۱۳۵۶)، «مارتین انالز»^۱ رئیس سازمان جهانی «عفو بین‌الملل»^۲ به ایران آمده و با شاه ملاقات می‌کند. یکی دو هفته بعد از این دیدار، «ویلیام باتلر»^۳ به‌مراه تنی چند از اعضا ارشد «کمیسیون بین‌المللی حقوق‌دانان»^۴ جهت بررسی نحوه محاکمات و رسیدگی به وضعیت زندانیان سیاسی وارد ایران می‌شوند. در ششم تیرماه نمایندگان «صلیب سرخ جهانی» از زندانهای ایران باز دید کاملی بعمل آوردند و در بهمن ماه نیز اعلام گردید که صلیب سرخ جهانی مجدداً برای باز دید از زندانهای کشور راهی ایران خواهد شد. خبر این بازدید با تیترو درشت در روزنامه‌ها انعکاس یافت و از قول رئیس کمیته بین‌المللی صلیب سرخ نقل گردید که «بلند پایه‌ترین مقامهای ایران مایل به این بازدیدها هستند». روزنامه آیندگان در سرمقاله‌ای تحت عنوان «تعهدات جدی ایران»، ضمن مباحثات از این که ایران از معدود کشورهاییست که اجازه بازدید به سازمانهای بین‌المللی از زندانهایش را می‌دهد، نتیجه‌گیری نمود که این نشان دهنده این واقعیت است که ایران تعهدات بین‌المللی خود را در این زمینه‌ها جدی می‌گیرد.^۵

تغییر در شیوه دفاع از متهمین دادگاههای نظامی (که شامل متهمین سیاسی نیز می‌گردید) گام بعدی بود که در مرداد ماه همان سال برداشته شد. تا قبل از آن، متهمین دادگاههای نظامی فقط می‌توانستند از وکلای نظامی استفاده کنند. اما با تصویب قانونی جدید (در مجلس سنا)، این گونه متهمین برای نخستین بار قادر

1 - Martin Annals

2 - Amnesty International.

3 - William Butler.

4 - World Jurist Commission

می‌شدند که از وکلای دادگستری در جریان دادرسی خود استفاده کنند. اقدام مهم بعدی در این راستا عبارت بود از محاکمه متهمینی که بجرم شرکت در تظاهرات و فعالیت‌های ضد رژیم دستگیر می‌شدند در دادگاههای عادی (دادگستری). در فضای باز جدید نه تنها بسیاری از این متهمین تبرئه یا صرفاً محکوم به پرداخت جریمه‌های نقدی می‌شدند، بلکه برخی از وکلای مدافع این متهمین، بجای متهم، رژیم را برکرسی اتهام نشانده و به محاکمه می‌کشاندند.^۱

مصاحبه‌های شاه در این برهه نشان می‌داد که تغییر در وضع زندانیان سیاسی تا چه حد از نظر رژیم حائز اهمیت بوده است. در مصاحبه‌ای با روزنامه «شیکاگو تریبون» در آبان ماه همان سال، خبرنگار صریح و بی‌پرده در مورد زندانیان سیاسی، حقوق بشر و شکنجه از شاه می‌پرسد:

«احتمالاً حادثه‌ترین انتقادات که از جانب سازمانهای معتبر بین‌المللی به اعلیحضرت وارد می‌شود به حقوق بشر ارتباط دارد. شما متهم به استفاده از شکنجه و سرکوبی مخالفان سیاسی خود که به خشونت متوسل شده‌اند هستید ولی اخیراً شواهدی در دست است که دولت ایران در این مورد روش ملامتری در پیش گرفته است. علت این تغییر روش چیست؟»^۲

شاه در پاسخ اگرچه ادعای خبرنگار را در مورد عدم کاربرد خشونت توسط مخالفان رد کرده و آنها را تروریست‌های خشن و بیرحمی معرفی می‌کند، اما با این همه صراحتاً اظهار می‌دارد که «ما بیش از یکسال قبل گفته‌ایم نوع جرم هر چه باشد شکنجه‌ای اعمال نخواهد شد»^۳. در ادامه همان مصاحبه وقتی خبرنگار برای اثبات گفته‌های شاه در مورد توقف شکنجه، بهبود شرایط زندانیان و این که طبق گفته شاه تنها ۲۲۰۰ زندانی در ایران بیشتر نیست پیشنهاد می‌نماید که زندان‌های ایران مورد بازدید قرار گیرد شاه محکم و قاطع پاسخ می‌دهد «... چه کسی ما را متهم می‌کند و به چه حقی؟ اگر موضوع احترام و اجرای حقوق بشر به معنای حیثیت فردی و حقوق اقتصادی افراد است، از شما می‌خواهم کشوری را نشان دهید که از این

۱ - به جلد دوم فصل اول مراجعه شود.

۲ - آیندگان، ۲۲ آبان ماه ۱۳۵۶.

۳ - همانجا.